

فصل بیست و یکم

مرداد ۳۲! ماه شوم و سرنوشت‌ساز

آن گونه که از روایت کریمیت روزولت برمی آید،^۱ وی پس از جلسه ۴ تیر ماه ۱۳۳۲ در واشنگتن، پس از یکی دو هفته درنگ برای معاینه‌های پزشکی و آماده ساختن خود برای مأموریت حساس، راهی ایران می‌شود. در تیرماه از مرز خائفین می‌گذرد و به شتاب خود را به تهران می‌رساند. چند روز اول را به خواندن و بررسی نامه‌ها و گفتگو با همکاران خود صرف می‌کند تا وارد عمل شود.

بدین ترتیب از اوایل مرداد ماه است که برنامه کار خود را در جهت انجام تصمیم واشنگتن مبنی بر سازماندهی کودتای نظامی، به قصد سرنگونی حکومت ملی مصدق و روی کار آوردن سرلشگر زاهدی، آغاز می‌کند. هنوز مرداد ماه به پایان نرسیده، به «میمنت» کودتای شوم ۲۸ مرداد، کریمیت روزولت از مخفی‌گاه خود در تهران با خشنودی، تلگرام رمز زیر را به وزارت خارجه آمریکا مخابره می‌کند: «ر.ن. زیگلر [نام مستعار زاهدی] به سلامت مستقر شد، و ک.گ. ساووی [نام رمز شاه] بزودی پیروزمندانه به تهران بازمی‌گردد».^۲

تا آنجا که من کاویدم، جز کتاب یاد شده‌ی کریمیت روزولت، سند و نوشته دیگری نیافتم که بتوان به اتکاء آن، اقدامات او را پس از استقرارش در تهران و اساساً نقش واقعی او را در کودتای ۲۵ مرداد، به ویژه در آشوب ۲۸ مرداد که به سرنگونی مصدق انجامید، به دقت

ردیابی نمود. نوشته او نیز متأسفانه به خاطر لاف‌زنی‌ها و گزافه‌گویی‌هایش، که موارد متعدد آن قابل اثبات است، اعتبار چندانی ندارد.^۳

امید است پس از انتشار اسناد «سیا» در باره کودتای ۲۸ مرداد، که دولت آمریکا مدتی است وعده آن را داده، بتوان بر برخی گوشه‌های تیره و تاریک آن، روشنی انداخت. از روایت روزولت چنین برمی‌آید که او پس از اولین روزهای استقرارش در تهران، با عوامل ایرانی «سیا» که بنام مستعار «برادران بوسکه (Boscoes)» معرفی می‌کند، تماس می‌گیرد و موضوع را با آن‌ها در میان می‌گذارد. هم‌چنین با «برادران رشیدیان»، عوامل اصلی سرویس سازمان جاسوسی انگلیس (Mi6) نیز، که همه امکانات خود را در اختیار وی قرار می‌دهند، ملاقات می‌کند، عامل ارتباطی خود با سرلشگر زاهدی را جوانکی با نام مستعار مصطفی اویسی معرفی می‌کند که به ادعای روزولت از نزدیکان زاهدی و هوادار آمریکاست.

اما مهم‌ترین مشغله فکری کریمت روزولت، باخبر کردن شاه از تصمیم دولت آمریکا در باره کودتای نظامی و جلب موافقت اوست. حمایت شاه و پیوستن او به طرح «عملیات آژاکس» (نام رمز طرح براندازی مصدق) از دو جهت نقش کلیدی داشت: اولاً - افسران کودتاجی، از جمله سرتیپ باتمانقلیچ، رئیس ستاد ارتش بعد از کودتا، همکاری خود با کودتا را مشروط به رؤیت فرمان نخست‌وزیری سرلشگر زاهدی از سوی شاه می‌کنند. سرهنگ ۲ زند کریمی، رئیس ستاد کودتاجیان در اعترافات روز ۲۷ مرداد خود، از جمله گفت: «آنها عده‌ای از افسران را هم قسم می‌کنند و اغلب آنها را نزد زاهدی برده و متعهد می‌شوند که اگر فرمان همایونی صادر شود، اقدام خواهند کرد».^۴

ثانیاً - آمریکا و انگلیس نگران دودلی و ترس شاه بودند که باید برطرف می‌شد. چنانکه قبلاً نشان دادیم، شاه و سایر مخالفان دکتر مصدق، برکناری دکتر مصدق را از راه «قانونی» و با توسل به رأی عدم اعتماد مجلس دنبال می‌نمودند. در آخرین گفتگوی شاه با سفیر آمریکا (۹ خرداد ماه)، که متن آن به اطلاع خوانندگان رسید، ملاحظه می‌گردد که شاه همچنان بر برکناری دکتر مصدق از راه پارلمانی، اصرار می‌ورزد.

از اسناد آرشیو آمریکا (در فصل بیستم)، می‌توان دودلی شاه و ترس و واهمه او از پیامد کار را به روشنی مشاهده کرد. محافل آمریکا و انگلیس از روحیه شاه خبر داشتند و نگران آن بودند. شاه می‌خواست برکناری مصدق بدست نمایندگان مجلس صورت بگیرد تا پای او در میان نباشد و اگر کار به شکست انجامید، بتواند حساب خود را جدا کند. بریان

لپینگ وضع روحی او را بخوبی ترسیم می‌کند: «شاه کم جرئت و دودل بود. به پیروزی کودتا باور نداشت. باور نمی‌کرد که دولت‌های انگلیس و آمریکا واقعاً پشتیبان او هستند. از این سوءظن داشت که هر کس دست به کودتا بزند احتمالاً قربانی اش شخص او باشد».^۵

به گمان من، شاید مهمترین بخش مأموریت روزولت و نقش اصلی او در کودتا، همین موضوع پایان دادن به دودلی شاه، تقویت روحیه متزلزل او و جلب همراهی اش با طرح کودتا بوده است. بی‌جهت نیست که روزولت، حتی قبل از ورود به تهران تلاش دارد با یاری شخص مورد اعتمادی، محمدرضا شاه را از نقشه مشترک دولت‌های آمریکا و انگلیس مطلع کند. و او را مطمئن سازد که غرب پشتیبان وی و مخالفی با او ندارد. قصد آن‌ها سرنگون ساختن حکومت مصدق و روی کار آوردن حکومت مورد قبول اوست. به این منظور، مأموران سرویس‌های امنیتی آمریکا و انگلیس در پاریس با اشرف پهلوی تماس می‌گیرند. و این خانم را در سوم مرداد ماه با پاسپورت اشرف شفیق راهی ایران می‌کنند. منتهی اشرف پهلوی بر اثر واکنش شدید دکتر مصدق، بدون موفقیت کامل در انجام مأموریت، از تهران اخراج می‌گردد. اشرف با شاه ملاقات می‌کند، ولی به روایت کریمیت روزولت، به خاطر جو حاکم نمی‌تواند کاملاً باز و بی‌پرده پیام را برساند و بناچار نومید و هراسان به اروپا برمی‌گردد. تقریباً هم زمان، به ژنرال نورمان شوارتسکف که بین سال‌های ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۷ در ایران در رأس ژاندارمری کل ایران قرار داشت مأموریت مشابهی واگذار می‌شود. شوارتسکف در ۴ مرداد ماه، با پاسپورت دیپلماتیک وارد تهران می‌شود.

در باره کم‌وکیف این ملاقات اطلاعات مستندی در دست نیست. به نوشته کریمیت روزولت،^۶ ژنرال شوارتسکف طی اقامت کوتاه مدت خود، یک بار موفق به دیدار شاه می‌شود. شاه، نگران از اینکه در اطاق‌های کاخ وسیله ضبط صوت نصب شده باشد، مذاکره خصوصی با او را ضمن قدم زدن در باغ انجام می‌دهد. به روایت کریمیت روزولت، مارك. گازپوروسکی و دیگران، شوارتسکف موفق نمی‌شود تمایل شاه را به قبول همکاری با طرح «سیا» جلب نماید. یأس و دودلی هم‌چنان حکمفرماست و شاه از عاقبت کار و جنگ داخلی بیم دارد. ژرار دوویلپه نویسنده فرانسوی نقل می‌کند، شوارتسکف شاه را سخت افسرده و نگران یافت. شاه در عکس‌العمل به پیام دولت آمریکا و انگلیس می‌گوید: «حضور شما در این جا نشانه صمیمیت و دوستی آمریکاست، ولی برای من همه چیز تمام شده است...».^۷ به توصیه شوارتسکف، کریمیت روزولت راه چاره را در دیدار خصوصی و بی‌واسطه با شاه می‌بیند. این

ملاقات، از طریق برادران رشیدیان و بی‌گمان با پادرمیانی ارنست پرون سویسی، در نیمه شب نهم مرداد، صورت می‌گیرد.

کریمیت روزولت، گفتگوی خود با شاه را با اشاره به پخش دو عبارت رمز در لابلای سخنرانی قریب‌الوقوع رئیس جمهور آمریکا در سانفرانسیسکو و برنامه مخصوصی در بخش فارسی رادیو بی.بی.سی آغاز می‌کند. تا شاه را از دودلی و ترس برهاند، آسایش خاطر او را که از حمایت دولتین آمریکا و انگلیس برخوردار است، فراهم سازد. و به او اطمینان دهد که آنها عزم جزم کرده‌اند تا نقشه مورد نظر را عملی سازند.

اشاره به پیام رئیس جمهور آمریکا، قاعدتاً باید همان سخنرانی آیزنهاور در ۱۴ مرداد ماه باشد که طی آن به بهانه فراندمی که روز ۱۲ مرداد در تهران برگزار شده بود، می‌گوید: «...آقای دکتر مصدق البته در این اقدام فائق آمد و توانست خود را از مخالفت پارلمان خلاص و آسوده سازد. آقای دکتر مصدق البته در این اقدام خود از حزب کمونیست استفاده کرد و کمک گرفت... تهدید کمونیست‌ها نسبت به کشورهای آسیا، اساساً برای آمریکا شوم و خطرناک است. آمریکا ناچار بایستی این راه را هر جا باشد مسدود کند و این کار دیر یا زود بایستی انجام بگیرد».^۸

روایت‌های کریمیت روزولت از رویدادها در موارد بسیار، آکنده از خودستایی و گزافه‌گویی است. در این جا نیز چنین می‌نمایند که صرف دیدار شخص او با شاه برای آرامش خاطر شاه و گرویدن او به طرح کودتا و تغییر روحیه‌اش کافی بوده است. بنابه روایت او، بلافاصله پس از سلام و علیک و تعارفات، شاه می‌گوید: «نام شما و حضورتان، تمام آن تضمین‌هایی است که من بدان نیاز دارم»!^۹ و پس از آنکه کریمیت روزولت موضوع علامت رمز نهفته در سخنرانی آیزنهاور و برنامه مخصوص بی.بی.سی را مطرح می‌سازد، شاه خاطر نشان می‌کند: «حالا که او را شناخته است، دیگر نیازی به چنین تأییدی ندارد».^{۱۰} امید است با دسترسی به اسناد «سیا» در باره کودتای ۲۸ مرداد، بتوان ادعاهای کریمیت روزولت را مورد سنجش قرار داد. در هر حال، سیر حوادث بعدی نشان می‌دهد که این ملاقات در تکوین کودتای ۲۵ مرداد جای مهمی داشته است. با وجود این، خطاست اگر همه چیز را، آن گونه که روزولت مدعی می‌شود به حساب دم مسیحائی او واریز کنیم. بی‌تردید جزرومدهای سیاسی درون کشور در آن روزها، که در صفحات بعد درنگ بیشتری روی آن خواهد شد، در توجهی که شاه به سخنان کریمیت روزولت می‌کند و در پیوستن او به طرح کودتای نظامی، بسیار مؤثر

بوده است. رفتار و کردار شاه در آن روزها، نشان می‌دهد که با وجود ارزیابی خوشبینانه کرمیت روزولت از اولین ملاقاتش با شاه، وی هم‌چنان در چنبر شك و تردید بوده است. شاه پس از چند سؤال از روزولت، صحبت مشخص در باره کودتا را به ملاقات بعدی موکول می‌کند. احتمالاً او بر آن بوده که موضوع را با نزدیکان خود در میان بگذارد و یا در پیرامون پیامدهای ناشی از برد و باخت آن فکر بیشتری بکند. کرمیت روزولت با طبع و فرهنگ آمریکائی خود و به خاطر سرشت ماجراجویانه‌اش، بر آن بود که تصمیم دولت متبوعه خود را که در تکوین و تدارك آن نقش فعالی داشت، هرچه زودتر به مرحله اجرا درآورد. اما شاه که سخت نگران فرجام کار و تاج و تخت است و از طرف دیگر همان‌گونه که بارها در طول پادشاهی خود نشان داد، در لحظات دشوار، هیچ اراده‌ای از خود نداشت، از تصمیم‌گیری ناتوان است. می‌خواهد از پایان کار کاملاً مطمئن باشد و بی‌گدار به آب نزنند. به ویژه آنکه تجربه سی تیر و ۹ اسفند را هم پشت سر دارد و از محبوبیت دکتر مصدق در میان مردم سخت نگران است. این حالت روحی طرفین از گفتگوهای آن‌ها در ملاقات دوم بدست می‌آید. کرمیت روزولت می‌نویسد: «موضوع حیاتی دیگر، زمانبندی بود. من مثل هر آمریکایی، طبعاً شتاب داشتم. آمریکایی‌ها بر این باورند که هرچه سریع‌تر بجنبی امن‌تری. ایرانی‌ها، از جمله شاهنشاه صبر هزاره پشت سر دارند... شاه بحق توجه می‌داد که می‌بایست تصمیم‌های متعددی گرفته شود و در باره آن‌ها میان خود به توافق برسند».^{۱۱} باری دودلی‌های شاه تا پایان ماجرا ادامه داشت.

کرمیت روزولت برای بالا بردن روحیه شاه و تشویق او به عمل، در آخرین ملاقات‌شان در نیمه شب ۱۷ و ۱۸ مرداد ماه، پیامی بنام رئیس‌جمهور آمریکا از خود جعل می‌کند، که گویا عصر همان روز تلگرافی از واشنگتن دریافت کرده است! در این پیام جعلی، آیزنهاور خطاب به شاه می‌گوید: «شما را به خدا می‌سیارم. اگر پهلوی‌ها و روزولت‌ها نتوانند با کمک هم این مسأله کوچک را حل کنند دیگر هیچ امیدی نیست، من ایمان کامل دارم به اینکه شما این کار را با موفقیت به انجام خواهید رساند»!^{۱۲} محمدرضا شاه با تمام تمهیدات، با وجود تعهدی که، بنا به نوشته روزولت، برعهده می‌گیرد که قبل از ترك تهران دو فرمان: یکی برای عزل مصدق و دیگری برای انتصاب زاهدی به نخست‌وزیری، صادر نماید، اما صبح فردای این دیدار، بدون اینکه اقدامی بکند، که احتمالاً ادامه همان بیم و تردیدهاست، راهی کلاردشت می‌شود! به همین سبب، کودتاچیان سراسیمه، سرهنگ نصیری را برای دریافت فرمان‌ها به کلاردشت می‌فرستند. و او با دو کاغذ مارك دار سفید که

ذیل آن‌ها را شاه امضا کرده بود، به تهران بازمی‌گردد. هیراد، رئیس دفتر مخصوص دربار متن فرمان‌ها را به زحمت و به طرز ناشیانه‌ای در آن‌ها می‌گنجانده که دکتر مصدق در دادگاه، در استدلال خود مبنی بر عدم اصالت فرمان‌ها، بارها به آن اشاره می‌کند. سرهنگ نصیری، پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد، ماجرای مأموریت خود را در بازپرسی‌هایش نقل کرده و سرگرد دکتر علمیه مفاد آن را در وصیت‌نامه خود گنجانده است.

چه عواملی در گرویدن شاه به طرح کودتای نظامی مؤثر افتاد؟

خوانندگان محترم به خاطر دارند که موضع شاه و نیز سایر سردسته‌های مخالفان مصدق، نظیر حسین علا و سرلشگر زاهدی در قبال دکتر مصدق - آن‌گونه که از اسناد آرشیو ملی آمریکا و به ویژه گفتگوهای شاه با هندرسون در ۹ خرداد ۳۲ برمی‌آید - عبارت بود از: برکناری مصدق از حکومت از راه پارلمانی و رأی عدم اعتماد مجلس.

پس چه عواملی موجب گردیدند که شاه به طرح براندازی مصدق از راه کودتای نظامی بگردد؟ به نظر من چند عامل را می‌توان مورد توجه قرار داد:

۱- تصمیم قاطعانه و مشترک دولتمین آمریکا و انگلیس که توسط پیام‌آوران گوناگون: اشرف، شوارتسکف و بالاخره کریمت روزولت به شاه ابلاغ می‌شود. پیام‌های رمز آیزنهاور و چرچیل، به نحوی که در کتاب روزولت آمده است، تجلی عزم و اراده آن دو ابرقدرت در براندازی حکومت مصدق بود. لذا مأموریت کریمت روزولت و حضور او، چونان نماد حی و حاضر این اراده مشترک در تهران و در کنار شاه، در تقویت روحیه او بسیار مؤثر می‌افتد. محمدرضا شاه، که طی حیات سیاسی خود بارها نشان داد که به خاطر ضعف و دودلی، قادر به تصمیم‌گیری در لحظات دشوار نیست، با طیب خاطر و آسودگی، به تصمیمی که مقامات قدرقدرت برایش گرفته بودند، تن درداد و به استقبال آن شتافت.

۲- عامل دیگر، اصرار و ابرام دشمنان دکتر مصدق به دخالت شاه بود. هم کودتاجیان نظامی، متشکل در «کمیته نجات» و هم سایر مخالفان سیاسی مصدق از حسین علا، دکتر بقائی، حائری‌زاده گرفته تا عمیدی نوری‌ها، میراشرفی‌ها و درباریان، همگی مایل بودند که شاه قاطعانه علیه مصدق پا به میدان گذارد. این فشار مخالفان رنگارنگ دکتر مصدق، به ویژه از آغاز سال ۱۳۳۲، با همان سرعتی که توافق عمومی بر سر نخست‌وزیری سرلشگر زاهدی، همچون جانشین دکتر مصدق شکل می‌گرفت، شدت می‌یافت.

توافق بر سر نامزدی سرلشگر زاهدی به آسانی بدست نیامد. در اسناد آرشیو ملی آمریکا که قبلاً از نظر خوانندگان گذشت، مشاهده می‌گردد که تا چند ماه قبل از کودتا، هنوز توافق بر سر نخست‌وزیری زاهدی در میان نبود. سفیر آمریکا در باره نامزد جانشینی دکتر مصدق بارها از وزیر دربار استفسار می‌کند و پاسخ او تا مدت‌ها ناروشن است. گاه از اللهیار صالح و حسین مکی نام می‌برد. گاه صحبت کابینه محلل را به میان می‌کشد. خود شاه در گفتگوش با سفیر آمریکا (۹ خرداد ۳۲) نظر سفیر را در باره احتمال کابینه محلل سؤال می‌کند. سرلشگر زاهدی نیز از حمایت دولت آمریکا مطمئن نبود. لذا در پایان پیامی که به سفیر آمریکا می‌فرستد (۳۰ اردیبهشت ۳۲) و طی آن برنامه حکومت آینده احتمالی خود را اعلام می‌دارد، احساس خود را چنین بیان می‌کند: «چنانچه حکومت آمریکا در اجرای این برنامه به وی اعتماد ندارد، حاضر است با هر شخص دیگری که بتواند این اصلاحات را به ثمر برساند همکاری کند و او را مورد حمایت قرار دهد و از تلاش‌های خود برای نخست‌وزیر شدن، به سود این شخص، انصراف ورزد!»

بی‌تردید، بدون توافق بر سر نامزد واحد در میان مخالفان مصدق در داخل کشور و نیز میان دو ابرقدرت آمریکا و انگلیس، تحقق کودتا قابل تصور نبود.

۳- عامل مهم دیگر، تحولات سیاسی درون کشور پس از توطئه ۹ اسفند و طرح کمیسیون ۸ نفری مجلس در تدقیق و بیان روشن اختیارات شاه و مناسبات حکومت و سلطنت بر مبنای موازین قانون اساسی بود. هدف کمیسیون، احیاء گوهر مشروطیت، یعنی برقراری مردم‌سالاری در نظام مشروطه پادشاهی بود. عدم مخالفت علنی شاه در آغاز با این طرح، نه از روی اعتقاد بلکه تاکتیکی و مصلحتی بود. در یکی از اسنادی که قبلاً از نظر تان گذشت (پیام شماره ۹۵۳ بتاريخ ۲۴ اردیبهشت ماه ۳۲)، فرستاده‌ی شاه سیاست او نسبت به دکتر مصدق را برای سفیر آمریکا چنین فرمولبندی می‌کند: «سیاست اعلیحضرت در قبال مصدق این است که به فشارهای او به آرامی تن دهد، ولی ضمناً با استفاده از تغییر شرایط، مواضع از دست رفته را تا حد ممکن، باز یابد. اگر شاه با صلابت به مخالفت علنی با مصدق برخاسته بود مسلماً تاکنون از میان برداشته شده بود؛ مانند درختی که در برابر باد طوفانی راست بایستد و از بیخ کنده شود!» از همان اسناد برمی‌آید که شاه از این که نظامیان مثل گذشته در برابر او صف نمی‌کشند و از او فرمان نمی‌گیرند، رنج می‌برد و احساس حقارت می‌کند. و باز ملاحظه می‌گردد چگونه علا وزیر دربار که واسطه سایر مخالفان مصدق نیز

بود، به طور دائم شاه را به پایداری و رودرروئی با دکتر مصدق تشویق می‌نماید و خطر از دست دادن همه چیز را به رخ او می‌کشد.

روند رویدادها نشان می‌دهد که طیف گسترده مخالفان نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق، یعنی عاملان استعمار و جدا شدگان از جبهه ملی، که همراه با دربار، جبهه متحد مخالفان را تشکیل دادند، با وجود انگیزه‌های مختلف، نگذاشتند روند دموکراسی پیش برود و قوام بیابد. در مجلس شورای ملی، بقائنی‌ها و حائری‌زاده‌ها با به راه انداختن دعوا و جنجال، از تصویب نهایی طرح کمیسیون ۸ نفری جلوگیری کردند. با استیضاح علی زهری از دولت، به بهانه پوچ شکنجه متهمان به قتل سر تیپ افشار طوس، زنگ توطئه برکناری حکومت دکتر مصدق به صدا درآمد.

در اسناد آرشیو ملی آمریکا، آشکارا دیده می‌شود که طرح برکناری مصدق از طریق مجلس امری جدی و واقعی بود. پشت پرده، فعالیت گسترده‌ای با حمایت سفارت آمریکا و عاملان انگلیس و دربار، در نیانی با نمایندگان جدا شده از جبهه ملی، جریان داشت. در صفحات قبل، با گواهی اسناد نشان دادیم که تا چهارم تیرماه ۳۲، بنیان سیاست مخالفان مصدق عبارت بود از برکناری او از راه پارلمان. جبهه براندازی درون کشور از شاه گرفته تا ملیون جدا شده از دکتر مصدق و حتی ارتشی‌ها، فعالیت خود را بر این نکته متمرکز کرده بودند. بعضی از پژوهشگران، در انتقاد از اقدام دکتر مصدق به فراندنم، نگرانی او از خطر رأی اعتماد مجلس را بی‌پایه دانسته و به وجود اکثریت پارلمانی هوادار حکومت اشاره کرده‌اند. انتخاب دکتر معظمی به ریاست مجلس و یا استعفای پنجاه‌واندی از نمایندگان برای تسهیل انحلال مجلس هفدهم را، دلیل آورده‌اند. با چشم‌پوشی از این واقعیت که در میان همین نمایندگان مستعفی، تعدادی از سرشناس‌ترین عوامل انگلیس دیده می‌شود، نباید از نظر دور داشت که بسیاری از نمایندگان، منتظر اشاره دربار بودند. و بی‌تردید در لحظه سرنوشت‌ساز و آن‌گاه که شاه در اثر حمایت قاطعانه آمریکا و انگلیس بر دودلی‌هایش فائق می‌آمد، همان‌گونه که در سی تیر ۳۱ به احمد قوام رأی دادند، این بار که اوضاع مساعدتر نیز بود، به سرلشگر زاهدی می‌پیوستند. دکتر مصدق در تیرماه ۱۳۳۲ به طور واقعی و مسلم، فقط می‌توانست روی ۲۷ نفر اعضای فراکسیون نهضت ملی به اضافه چند نفر دیگر حساب بکند. فراکسیون آزادی به رهبری حائری‌زاده، همراه با سایر مخالفان منفرد علنی دکتر مصدق در آن روزها، حدوداً ۱۲ نفر بودند. از سی نفر بقیه حاضر در تهران، تعداد چشمگیری گوش به فرمان دربار و استعمار

بودند. بیهوده نبود که سرلشگر زاهدی در پیام خود به سفیر آمریکا (سند شماره ۹۸۲ بتاریخ ۳۰ اردیبهشت ماه ۱۳۲)، تأکید دارد که «مجلسیان، شامل بیش از نیمی از نمایندگان، حاضرند پیشنهاد عدم اعتماد را امضا کنند. این کار را هر لحظه می‌توان انجام داد. نمایندگان می‌ترسند که شاه بدون اعمال فشار کافی از سوی آمریکا و انگلیس با این پیشنهاد نمایندگان همراهی نکند». لذا زاهدی اصرار می‌ورزد که دولت آمریکا پای به میدان بگذارد و شاه را وادارد که از چنین اقدامی، قاطعانه حمایت کند.

بنابراین دکتر مصدق خطر را درست تشخیص داده بود، اما رفتارندم و انحلال مجلس هفدهم راه چاره نبود. این کار، ایرادات و خطراتی داشت که قبلاً به آن اشاره کرده‌ایم. دکتر مصدق می‌بایست از همان اسلحه همیشگی که حمایت مردم کوچک و خیابان و سازمان‌های ملی و دموکرات بود، استفاده می‌کرد و چند ماه باقیمانده عمر مجلس هفدهم را با استفاده از لایحه اختیارات به پایان می‌رساند.

در همان روزهایی که ژنرال نورمن شوارتسکف، پیام مشترک آمریکا و انگلیس در ضرورت کودتا را زیر گوشی به شاه ابلاغ می‌کرد، دکتر مصدق به طور علنی در پیام رادیویی (۵ مرداد)، ملت ایران را برای شرکت در رفتارندم و حل قطعی اختلاف میان حکومت و اقلیت مجلس هفدهم فرا می‌خواند. آشکار بود که این همه‌پرسی، به انحلال مجلس هفدهم می‌انجامید و در مجلس آینده، حکومت مصدق به احتمال قوی از حمایت به مراتب بیشتر نمایندگان برخوردار می‌شد. و در شرایط نوین، طرح کمیسیون ۸ نفری به تصویب می‌رسید و اختیارات شاه در چارچوب قانونی در یک رژیم پادشاهی مشروطه کاهش می‌یافت. این دگرگونی که به مذاق شاه خوش نمی‌آمد، او را از آینده مقامش به هراس می‌افکند و ذهن او را برای وسوسه‌های جاه‌طلبانه، آماده می‌ساخت.

بر بستر چنین رویدادهائی است که نغمه کودتا برای براندازی حکومت مصدق، که اینبار کریمیت روزولت، بنام دولت‌های آمریکا و انگلیس با صراحت و قاطعیت، در نیمه‌های شب ۱۰ و ۱۱ مرداد و شب‌های بعد برای شاه می‌سراید، به دلش می‌نشیند و خوشایند می‌نماید. وسوسه نجات دادن قدرت به خطرافتاده، ذهن او را می‌انبارد. با وجود دلهره فراوان از فرجام کودتا، سرانجام با آن همراه می‌شود.

همین که شاه یک مملکت در تاریکی شب با یک مأمور سری آمریکائی که تا لحظه ملاقات حتی از هویت او باخبر نبود، مخفیانه دیدار می‌کند و به گفتگو می‌نشیند.

گفتگویی که سمت و سوی آن باتوجه به سابقه امر و پیام‌های چند روز پیش اشرف و شوارتسکف، قابل پیش‌بینی بود. بیانگر میل شدید او در آن لحظات برای خلاصی از «شرّ مصدق» به هر وسیله ممکن است.

درست است که تصمیم به براندازی حکومت مصدق از راه کودتائی در ۴ تیر ماه ۳۲ در واشنگتن اتخاذ می‌گردد. و کرمیت روزولت با مأموریت پیاده کردن آن روانه ایران می‌شود. با وجود این نباید به اثرات ناشی از تصمیم حکومت مصدق مبنی بر برگزاری رفراندوم و انحلال مجلس و پیامدهای آن بر روحیه شاه و لرزه‌ای که بر اندام او انداخت، کم بها داد. حمایت تمام عیار حزب توده از رفراندوم و نقشی که در تجهیز مردم و میدان‌داری در رأی‌گیری به نفع انحلال مجلس ایفا نمود. توأم با کارزار ضد دربار و سلطنت پهلوی که رهبری حزب توده با تمام زرادخانه تبلیغاتی خود راه انداخت. باتوجه به ترس و وحشتی که شاه از کمونیسم و حزب توده داشت، بی‌تردید از عوامل مؤثر، در زدودن شك و تردیدهای شاه و گرویدن او به نظریه‌ی براندازی حکومت مصدق از راه کودتای نظامی بوده است.

صبح همان شبی که کرمیت روزولت با شاه ملاقات می‌کند (۹ مرداد ماه)، جمعیت ملی مبارزه با استعمار، که بلندگوی علنی حزب توده ایران بود، در بیانیه‌ای خطاب به دکتر مصدق و نیروهای ملی می‌گوید: انحلال مجلس هفدهم کافی نیست، زیرا: «دربار، دژ اصلی جبهه مزدوران استعمار است... ممکن است به زور افکار عمومی و تظاهرات مردم ضد استعمار برای مدتی دربار و درباریان را عقب راند و وادار به سکوت کرد، ولی این‌گونه اقدامات سطحی است. تنها مجلس مؤسسان است که می‌تواند این گره را بگشاید و دربار را به عنوان کانون تحریک و توطئه علیه نهضت مترقی کشور ما برای همیشه بی‌اثر سازد».^{۱۳}

در ۱۸ مرداد ماه، روزی که شاه پس از آخرین ملاقات شب پیش با کرمیت روزولت و زد و بند برای صدور فرمان عزل مصدق و انتصاب زاهدی، عازم شمال بود، رهبری حزب توده ایران در اعلامیه خود خطاب به دکتر مصدق، اندرز می‌دهد که: «باید با يك حمله مردانه قلعه فرتوت دربار را گشود و پرچم فرمانروائی ملت را بر فراز آن استوار کرد».^{۱۴}

البته این حرف‌ها و شعارها و رادیکالیسم نهفته در آن، به ویژه در آن روزگار، بسیار دلچسب می‌نمود. و برای ما نسل جوان حزبی که سری پرشور و قلبی آکنده از احساسات انقلابی داشته، تشنه تحولات بنیادی بودیم؛ و طی سال‌ها فعالیت زیرزمینی و درگیری‌های خونین خیابانی، با فرهنگ قهر و خشونت بار آمده و خو گرفته بودیم. کلماتی چون «حمله

مردانه» و فتح «قلعه فرتوت دربار» بسیار دل‌نشین بود و آتش مبارزه‌جویی را در دل ما برمی‌افروخت. ما کادرهای جوان و تنه حزب هم بدنبال ما، منتظر يك اشاره رهبری بودیم تا همچون ۲۳ تیر و ۱۴ آذر و ۸ فروردین و دهها مورد دیگر، برای تحقق فرمان او، به خیابان‌ها بریزیم و جان‌فشانی کنیم. تنه حزب به طور کلی و به ویژه ما کادرهای جوان آن ایام، که رهبری عملی فعالیت‌ها را در دست داشتیم، متأسفانه از دانش و فرهنگ سیاسی لازم در آن شرایط پیچیده سیاسی ایران بی‌بهره بودیم. ماجراجوئی‌ها و چپ‌روی‌های خانمان‌برانداز رهبری حزب بدون زمینه مستعد و سازگار در درون حزب، نمی‌توانست به مدت دو سال و سه ماه و اندکی حکومت مصدق، دوام بیاورد. زمین‌لرزه‌ای به قدرت ۲۸ مرداد لازم بود تا کادرهای جوان و توده حزبی را به شدت تکان دهد و به عصیان بکشانند. باید صادقانه اذعان کرد که ما نیز به سهم خود بخشی از بار سنگین گناهان تاریخی رهبری حزب توده ایران را در قبال جنبش ملی آن دوران، بر دوش داریم. مشوق من - به مثابه یکی از نادر کادرهای بازمانده فعال آن ایام - در بررسی انتقادی نسبتاً همه‌جانبه سیاست حزب و بیان حقایق دردآور، به مناسبت نقد خاطرات کیانوری، از جهاتی پاسخ به ندای وجدان و پوزش از مکتب ایرانست. متأسفانه نورالدین کیانوری، که رهبر ما بود، به جای اینکار، با رفع و رجوع رویدادها و تحریف حقایق، همچنان به فریب مردم ایران ادامه می‌دهد.

افسوس که حزب توده ایران فاقد رهبری آزموده و کاردان بودتا بجای شعارپراکنی‌ها و هرز دادن نیروها، احساسات پاك و صادقانه جوانان آرمان‌خواه کشور را با سیاستی خردمندانه، در خدمت دگرگونی آرام و مسالمت‌آمیزی قرار بدهد که دکتر مصدق رهبر نهضت ملی ایران در تلاش آن بود. «حزب توده ایران»، با طرح این گونه شعارهای «رادیکال» و «انقلابی»، بدون اینکه واقعاً قادر به تغییر رژیم باشد، بی‌توجه به عدم آمادگی جامعه و به ویژه مخالفت رهبر نهضت ملی با چنین تغییراتی، تنها بی‌اعتمادی و نگرانی دکتر مصدق و رهبران جبهه ملی را نسبت به انگیزه‌های حزب، دامن زد. و از سوی دیگر، شاه و ارتجاع را بیشتر به وحشت انداخت.

پانوشته‌های فصل بیست و یکم

۱. ضد کودتا، کریمت روزولت، متن انگلیسی، صفحه ۱۳۹
۲. ضد کودتا، کریمت روزولت، متن انگلیسی، صفحه ۱۹۰
۳. سرهنگ غلام‌رضا نجاتی کتاب او را يك نوشته تبلیغاتی به توصیه گردانندگان سیاست خارجی آمریکا می‌داند. که هدف آن تجلیل از سازمان «سیا» و عملیات محیرالعقول آن در برابر افکار عمومی آمریکائیان، در آغاز دهه ۸۰ بوده است. به صفحات ۳۲۱ - ۳۱۷ از کتاب او، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، چاپ هفتم مراجعه شود. مارک. گازیوروسکی در پاسخ به سؤال من که علت این همه اظهارات نادرست متناقض از جمله در مقایسه با کتاب خود او درباره کودتای ۲۸ مرداد، ناشی از چیست؟ در نامه سوم ژوئیه ۱۹۹۵ خود، علت راه اساساً ناشی از این واقعیت می‌داند که روزولت کمی قبل از نوشتن آن کتاب، دچار حمله مغزی می‌شود که خاطرات او را تار می‌کند. واقعیتی که در موقع مصاحبه‌ام با او در ۱۹۸۵، پذیرفت. کسان دیگری هم که من با آن‌ها مصاحبه کردم، آن را مورد تأیید قرار داده‌اند». نوشته روزولت، احتمالاً متوجهی هر دو عامل بالا به شیوه داستان‌های پلیسی آمریکائی است. با وجود این، در نبود داده‌های مستند، برای توضیح برخی رویدادها، چاره‌ای جز استفاده از کتاب او نیست.
۴. از «وصیت‌نامه سرگرد دکتر علمیه» به نقل از کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران، غلام‌رضا نجاتی، چاپ دوم صفحه ۴۸۰
۵. سقوط امپراطوری انگلیس و دولت دکتر مصدق، بریان لینگ، ترجمه محمود عنایت، صفحه ۶۰
۶. همان منبع شماره ۱، صفحات ۱۴۷ به بعد
۷. سقوط مقاومت ناپذیر محمدرضا شاه، ژرار دو ویلیه. به نقل از کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران، غلام‌رضا نجاتی، چاپ دوم، صفحه ۳۴۹
۸. روزنامه اطلاعات ۱۵ مرداد ۱۳۳۲ به نقل از کتاب تجربه ۲۸ مرداد، ف. م، جوانشیر، صفحه ۲۷۶
۹. همان منبع شماره ۱، صفحه ۱۵۶
۱۰. همان منبع شماره ۱، صفحه ۱۵۷
۱۱. همان منبع شماره ۱، صفحه ۱۵۹
۱۲. همان منبع شماره ۱، صفحه ۱۶۸
۱۳. روزنامه شجاعت بجای بسوی آینده، ۹ مرداد ۱۳۳۲، به نقل از کتاب گوشه‌هائی از تاریخ معاصر ایران، رسول مهربان، صفحه ۴۸۸
۱۴. روزنامه شجاعت، شماره ۱۰، تاریخ ۱۸/۵/۳۲، به نقل از کتاب گذشته چراغ راه آینده است، صفحه ۶۲۷

کودتای ۲۵ مرداد واقعی بود، اما شکست خورد

کودتای ۲۵ مرداد، برخلاف فاجعه ۲۸ مرداد، عملیاتی در جهت اجرای طرح دقیقی بود که از مدت‌ها قبل مورد بررسی موشکافانه قرار گرفته بود. به طوری که بازیگران اصلی آن، شکست‌ناپذیرش می‌پنداشتند. و با اطمینان از عاقبت کار، شاه را قانع ساخته از نگرانی و دودلی درآورده بودند. شاه پس از فرار از ایران در گفتگو با سفیر آمریکا (عصر روز ۲۶ مرداد) در بغداد، نکات جالبی درباره کودتا ابراز می‌دارد که آشنائی با آن خالی از فایده نیست. در گزارشی که سفیر آمریکا از اظهارات شاه به وزارت خارجه مخابره کرده از جمله چنین آمده است: شاه گفت «...هنگامی که دو هفته پیش پیشنهاد شد که او از يك کودتای نظامی حمایت کند، او این اندیشه را پذیرفته بود» (شایان توجه است که دو هفته پیش، درست مصادف با دومین ملاقات کرمیت روزولت با شاه، در نیمه‌های شب ۱۰ و ۱۱ مرداد است که طی آن مسؤول بخش خاورمیانه «سیا» برنامه کودتا را با او در میان می‌گذارد). شاه سپس می‌گوید: «...بعد از این که خاطر جمع شده بود که همه کارها و تمهیدات انجام پذیرفته است و امکان ناکامی نیست، تهران را به قصد کاخ بیلاقی مشرف به دریای خزر ترك می‌کند، تا با این ترفند مصدق را غافلگیر کند. و سه روز بعد، فرمان انتصاب سرلشگر زاهدی را توسط يك سرهنگ مورد اطمینان به تهران می‌فرستد». در جای دیگر می‌گوید، «بکلی برای او

باورنکردنی است که چطور نقشه به شکست انجامید. افسران مورد اعتماد او در کاخ سلطنتی اطمینان داشتند که نقشه به موفقیت خواهد انجامید». (متن کامل این سند بعداً خواهد آمد).

کودتای ۲۵ مرداد، طبق برنامه پیش رفت و بخش‌هایی از آن نیز به موفقیت انجامید. منتهی چون در آخرین ساعات قبل از اجرای آن، دکتر مصدق به کمک تلفن فردی ناشناس، از آن باخبر شده و سریعاً به اقدامات احتیاطی و حفاظتی لازم دست زده بود، به شکست کشیده شد.

تعدادی از مهره‌های کلیدی کودتا نظیر سرهنگ نصیری، سرهنگ اخوی، سرهنگ اسکندر آزموده، سرهنگ ۲ زندکریمی، سرلشگر باتمانقلیچ و... بازداشت می‌شوند و طی روزهای ۲۵ مرداد تا ساعت دو بعدازظهر روز ۲۸ مرداد تحت بازپرسی قرار می‌گیرند. با وجود تنگ بودن زمان، از بازپرسی‌ها اطلاعات وسیعی برجای مانده که چکیده آن را سرگرد علمیه در وصیت‌نامه خود درج کرده است. علاوه بر او، افراد سرشناس و معتبر دیگری، مانند سرتیپ شایانفر (دادستان نظامی وقت)، سرهنگ ممتاز (محافظ اقامتگاه دکتر مصدق)، سرتیپ ریاحی (رئیس ستاد ارتش مصدق)، سروان موسی فشارکی (مهران) و سروان داوربناه، افسران محافظ خانه مصدق و... اطلاعات و گواهی‌های باارزشی بازگو نموده و از خود به یادگار گذاشته‌اند. قاطبه این اسناد به همت سرهنگ غلامرضا نجاتی جمع‌آوری شده و به صورت ضمیمه کتاب «جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران» در اختیار علاقه‌مندان و پژوهشگران قرار گرفته است. البته به این مجموعه باید، بیانات تاریخی دکتر مصدق در دادگاه نظامی و نیز اظهارات سرتیپ ریاحی و همکاران دکتر مصدق نظیر دکتر صدیقی، دکتر شایگان، مهندس معظمی، مهندس رضوی، نریمان، بشیر فرهمند، سرهنگ اشرفی و سایرین را افزود. این اشخاص به عنوان شاهد در دادگاه حضور یافتند و نکاتی از رویدادهای آن چند روز سرنوشت‌ساز را روشن ساختند. جریان دادگاه مصدق به کوشش جلیل بزرگمهر در سه جلد، در نهایت امانت به چاپ رسیده است. با تکیه به این مدارک و اطلاعات، سنجش انتقادی گفته‌ها و اظهارات و بررسی رویدادها، همراه با انبوه اطلاعات دیگری که در منابع مختلف وجود دارند، می‌توان تصویر نسبتاً روشنی از تدارک کودتا و چگونگی تکوین و نحوه اجرا و علت شکست آن، ارائه داد. البته جای اسناد «سیا» در این مجموعه، هم چون حلقه مفقوده، هم چنان خالی است.

باری! پس از شکست مفتضحانه کودتای ۲۵ مرداد، به ویژه فرار شاه و دستگیری تعداد چشمگیری از گردانندگان اصلی آن، رشته امور کودتاچیان بکلی از هم می‌گسلد و ترس و سراسیمگی بر آنها مستولی می‌شود.

سرهنگ حسن اخوی، که ارتشبد فردوست در خاطرات خود از او به عنوان «طراح کودتا و مغز متفکر گروه ارفع» یاد می‌کند، از شدت ترس دچار یرقان و شکم‌روش می‌شود. اخوی دست به دامان سرتیپ ریاحی شده، اظهار ندامت و طلب آمرزش می‌کند و سرهنگ ۲ زندکریمی، رئیس ستاد کودتاچیان را فرا می‌خواند تا حقایق را فاش سازد. سرهنگ اخوی روز ۲۷ مرداد، در دفتر سرتیپ ریاحی، خطاب به زندکریمی می‌گوید: «هرچه هست بگو، قضیه دیگر حاشا کردنی نیست. رئیس ستاد قول داده اگر در کشف حقایق کمک کنیم، از مجازات معاف مان‌کنند!» زندکریمی به سخن درمی‌آید.

چکیده ماجرا از زبان او و سایر بازیگران کودتا بدین قرار است: زندکریمی به اتفاق سرهنگ اخوی، سرتیپ نادر باتمانقلیچ، سرهنگ عباس فرزنانگان و یک سرهنگ آمریکائی، در ۱۴ مرداد ماه (سه چهار روز بعد از ملاقات شاه و کریمیت روزولت)، در سفارت آمریکا درباره اجرای طرح کودتا به مذاکره می‌پردازند. قرار می‌شود زندکریمی با دیگر افسران تماس بگیرد و بگوید: «موضوع نفت بین آمریکا و انگلیس حل شده و چون مصدق ایستادگی می‌کند، باید با یک کودتا برکنار شود». پس از دو جلسه مذاکره در سفارت آمریکا، محل گردهمائی عوض می‌شود. ابتدا در منزل سرهنگ فرزنانگان به طرح ریزی جزئیات کودتا می‌پردازند و از آن‌جا به باغ سرتیپ باتمانقلیچ در کیلومتر ۱۹ کرج منتقل می‌شوند. در این گردهمائی همان سرهنگ آمریکائی حضور می‌یابد و بحث و مذاکره درباره کودتا ادامه می‌یابد. خطوط عمده طرح نهائی که عملیات مطابق آن در آخرین ساعات شب روز ۲۴ مرداد آغاز گردید، از این قرار بود:

گارد سلطنتی مأموریت داشته است از جان سرلشگر زاهدی و اعضاء کابینه او محافظت کند. دکتر فاطمی و سرتیپ ریاحی را به همراه کسان دیگری که در منزل آنها باشند دستگیر نماید. این مأموریت‌ها با دو کامیون سرباز و یک ارابه جنگی برعهده سروان شقاقی بود. بدین ترتیب، دکتر فاطمی و نیز مهندس زیرک‌زاده و حق‌شناس را که در منزل ریاحی بودند دستگیر و به کاخ سعدآباد منتقل می‌کنند. سرتیپ ریاحی که کمی قبل از ساعت ده شب به قصد عزیمت به سوی خانه مصدق و ستاد ارتش از منزل خارج شده بود،

در امان می‌ماند. و همین امر، در شکست نقشه کودتا نقش مهمی داشته است. مأموریت سرهنگ نصیری ابلاغ فرمان عزل مصدق در صورت مقاومت، حمله به اقامتگاه او با کمک واحدهائی بوده است که قبلاً توسط افسران تحت فرماندهی سرهنگ اسکندر آزموده و دیگران، در همان نزدیکی استقرار یافته بودند. در یکی از اسناد آرشیو ملی آمریکا چنین تصریح شده است: «نقشه این بود که متن عزل را عصر ۱۵ اوت (۲۴ مرداد) مستقیماً به مصدق رسانده او را همان‌جا موقتاً بازداشت کنند. هم‌زمان با این کار، مقرر شده بود که اهرم‌های اصلی نفوذی او در نیروهای امنیتی کشور، یعنی رئیس ستاد ارتش سرتیپ تقی ریاحی به اضافه هیأت دولت، موقتاً خنثی شوند، تا نخست‌وزیر جدید و اطرافیانش بتوانند قدرت را در برابر مخالفان تضعیف شده، بدست بگیرند».^۲

شب هنگام در روز ۲۴ مرداد، سرهنگ نصیری به اتفاق عده‌ای از افسران گارد شاه، از کاخ سعدآباد به شهر می‌آید و به باغشاه رفته و اینجا هم مثل کاخ سعدآباد برای افسران سخنرانی می‌کند. پس از پاره‌گویی درباره وضع اقتصادی کشور و شکوه از تسلط توده‌ای‌ها بر امور کشور، می‌گوید: «اعلیحضرت همایونی نظر به این مراتب، دکتر مصدق را از نخست‌وزیری عزل نموده‌اند و اکنون می‌روم حکم را به وی ابلاغ نمایم!» سرهنگ نصیری بعد از اطمینان از این که واحدهای سرهنگ خسروپناه و سرهنگ زندکریمی از پایگاه خود به سوی اقامتگاه دکتر مصدق راه افتاده‌اند، با دو کامیون سرباز و زره‌پوش و یک جیب حامل بی‌سیم و چند ماشین سواری به سوی خانه شماره ۱۰۹ در خیابان کاخ حرکت می‌کند. غافل از آن که دکتر مصدق بنا به توضیحاتی که در دادگاه نظامی می‌دهد، به وسیله تلفن شخص ناشناس، بین ساعت هفت و هشت عصر همان روز، از قطعی بودن اقدام سرهنگ نصیری باخبر می‌شود و به مقابله با آن برمی‌خیزد.

هم‌زمان با مأموریت سرهنگ نصیری، سرهنگ اسکندر آزموده تلفن‌خانه‌ی بازار را اشغال می‌کند و از کار می‌اندازد. هم‌چنین دو کامیون سرباز از باغشاه به فرماندهی سروان همایونی و سروان بلاری به کمک نصیری می‌فرستد که در نزدیکی خانه دکتر مصدق موضع می‌گیرند. (در این باره به روایت سرگرد همایونی که بعداً خواهد آمد توجه شود). سرهنگ خسروپناه نیز مأموریت داشته، یک واحد به فرماندهی سروان سپهر به جلو کاخ بفرستد و گویا قرار بوده است تانک‌هائی که جلو کلانتری یک مستقر بوده‌اند روبرو وارد عملیات شوند. این مأموریت به علت حضور سرهنگ ممتاز در آن محل خنثی می‌گردد. بقیه مأموریت‌ها نیز

یکی بعد از دیگری با شکست مواجه می‌شود. خود سرهنگ نصیری پس از رساندن فرمان شاه به دکتر مصدق و دریافت رسید آن به این مضمون: «ساعت يك بعد از نیمه شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ دستخط مبارك به این جانب رسید»، ازسوی سرهنگ ممتاز بازداشت می‌شود. با مشاهده این وضع، چند افسری که همراه او بودند پا به فرار می‌گذارند و واحدهائی از کودتاچیان که در نزدیکی‌های اقامتگاه دکتر مصدق گوش به زنگ بودند تا وارد عملیات بشوند، به سرعت به مقرهای خود مراجعت می‌کنند.

سرتیپ باتمانقلیچ، نامزد پست ریاست ستاد ارتش ازسوی کودتاچیان، که به دستور سرلشگر زاهدی با زره‌سکن و عده‌ای برای تصرف ستاد ارتش حرکت می‌کند، همین که می‌بیند در دفتر سرتیپ ریاحی چراغ‌ها روشن و رفت و آمد در جریان است، مشعشعانه عقب‌گرد می‌کند! روایت سرتیپ عزیزالله امیر رحیمی که در ۲۸ مرداد، در زندان دژبان با او هم‌بند بود، نمونه دیگری از «دل و جرئت» رئیس ستاد ارتش کودتاچیان است. سرتیپ امیررحیمی چگونگی بیرون بردن سرتیپ باتمانقلیچ را از زندان به ستاد ارتش برای سرهنگ نجاتی چنین تعریف می‌کند: «پس از گشودن درهای زندان و آزاد شدن زندانیان، باتمانقلیچ حاضر نبود از سلول خود خارج شود. سرانجام پس از اصرار زیاد و تأکید این موضوع که شما رئیس ستاد ارتش هستید و باید پست خود را هرچه زودتر اشغال کنید، آماده لباس پوشیدن و خارج شدن از زندان گردید. اما از شدت ترس و دستپاچگی شلوارش را پشت و رو پوشیده بود!»^۳

کودتای ۲۵ مرداد بر اثر هشیاری و تدبیر شخص دکتر مصدق، خروج به موقع ریاحی از منزلش و استقرار در مسند فرماندهی و بدست گرفتن کنترل بر کارها، ابتکار عمل محافظان خانه دکتر مصدق، به ویژه سروان فشارکی، سروان داورپناه و ستوان شجاعیان و بالاخره کاردانی سرهنگ ممتاز، نقش بر آب شد. در واقع، عملیات آن شب، براساس غافل‌گیری کامل و وارد آوردن ضربه ناگهانی طراچی شده بود و می‌بایست شبانگاه، در کوتاه‌مدت به اجرا درمی‌آمد و بامداد روز ۲۵ مرداد ملت ایران را در برابر عمل انجام شده قرار می‌داد. اما چنانکه مشاهده گردید، کودتاگران خود غافلگیر شدند و در دام افتادند.

اما شگفت‌آور است که همه‌ی این اقدامات پدافندی حکومت، پیامد تلفن فرد ناشناس به دکتر مصدق بود!

با وجود آنکه از روزها پیش، اخبار و شایعات درباره کودتای احتمالی به حد اشباع

رسیده بود؛ و در روزنامه‌ها و ملاقات‌ها و هشدارهای مکرر رهبری حزب توده و در محافل مختلف از آن سخن می‌رفت؛ حیرت‌انگیز آنست که تا عصر روز ۲۴ مرداد، علی‌رغم شکوه‌های مکرر دکتر مصدق، نه از سوی ستاد ارتش و فرماندار نظامی و نه از جانب وزارت کشور، طرح و اقدام مشخصی برای پیشگیری آن اتخاذ نشده بود.

بی‌توجهی، شاید تا حدی ناشی از این بود که در بخشی از این اخبار، راست و دروغ به هم آمیخته بود و تکرار هشدارهای نابجا، خودناباوری می‌آورد. مثلاً بنگرید به این هشدارهای رهبری حزب توده ایران در ۲۲ مرداد: «مردم شرافتمند تهران، توطئه خائنه کودتا در شرف اجراست، برای درهم شکستن این توطئه آماده شوید. تیپ دوم به فرماندهی سرهنگ ممتاز برای اجرای کودتا آماده می‌شود...».^۴ نورالدین کیانوری خاطر نشان می‌سازد که این خبر را روز ۲۱ مرداد از طریق تلفن به اطلاع دکتر مصدق رسانده است!^۵

سرهنگ ممتاز از یاران مورد اعتماد دکتر مصدق و از افسران بسیار وفادار به او و نهضت ملی بود و در جریان هر دو کودتا، صداقت کامل خود را نشان داد. در واقع هشدارباش رهبری حزب توده درباره کودتائی به فرماندهی سرهنگ ممتاز، از دید دکتر مصدق جز شایعه‌پراکنی نبود. به نوشته سرهنگ نجاتی، از قرار سرهنگ نصیری و کودتاجیان نیز چنین شایعاتی علیه سرهنگ ممتاز می‌پراکندند. بعید نیست که رهبری حزب توده خود در دام این گونه شایعه‌پراکنی‌های کودتاجیان افتاده، و متأسفانه بدون تفحص در صحت و سقم آن، به تبلیغ شایعات پرداخته و به این شبّهات دامن زده است.

دکتر مصدق در گفتگویی با سرهنگ ممتاز در برابر شکوهی او از اینگونه شایعه‌پراکنی‌ها به او می‌گوید: «آقا جان! این‌ها نعل وارونه می‌زنند، دلسرد نشوید».^۶ شگفت آور است که حتی پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد، با وجود افسران نفوذی متعدّدش در میان کودتاجیان نظیر سرگرد خیرخواه، سرگرد همایونی، سروان فیاضی و...؛ با آنکه به ادعای خود کیانوری «در تمام واحدهای مهم عملیاتی ارتش و حتی در گارد شاهنشاهی حضور داشتند و به این ترتیب خبر همه توطئه‌ها، در همان لحظه تدارک، به ما می‌رسید. کلیه این اطلاعات را سرهنگ سیامک و سرهنگ مبشری، دبیران سازمان افسری، مستقیماً به شخص من می‌رسانیدند».^۷ باز رهبری حزب، در توضیح رویدادهای روزهای قبل، پای سرهنگ ممتاز را به میان می‌کشد. مقاله تحلیلی روزنامه شجاعت، بتاريخ ۲۵ مرداد ۳۲ درباره کودتا در این مورد شایان توجه است: «کودتاجیان وقتی دیدند

نقشه‌هایشان فاش شده، پریشب [منظور شب روز ۲۳ مرداد است] چند دقیقه بعد از نیمه شب با موشک سفید به تعویق افتادن کودتا را اعلام کردند. قرار بود واحدهای گارد سلطنتی به فرماندهی نصیری، واحدهائی از تیپ کوهستانی به فرماندهی سرهنگ ممتاز، و واحدهائی از تیپ زرهی پادگان جی به فرماندهی سرهنگ شاهرخ به تهران حمله کنند...»^۸.

برای اینکه خواننده سردرگم نشود، توضیح بدهم که بدو امر، کودتا برای نیمه شب روز ۲۳ مرداد برنامه‌ریزی شده بود. ولی سرهنگ نصیری موفق نمی‌شود افسران کودتاجی را به موقع تجهیز کند، انجام آن ۲۴ ساعت به تعویق می‌افتد. خبر بالا مربوط به این است.

کیانوری در خاطراتش می‌گوید در ۲۳ مرداد خبر کودتای قریب‌الوقوع در ارگان علنی حزب انتشار یافت. و بعد از ظهر سرهنگ مبشری به او خبر داد که «برای شب قرار حمله قطعی گارد گذاشته شده است و اسامی افسران گرداننده کودتا را هم آورد که در میان آن‌ها نام سرتیپ دفتری هم بود»، و باز مدعی است که: «با دکتر مصدق تماس گرفتم و نقشه را گفتم و گفتم که سرتیپ دفتری هم در جمع کودتاجیان است. مصدق تشکر کرد و گفت که من به دفتری اعتماد دارم و او به من خیانت نمی‌کند»^۹.

شایان ذکر است که کیانوری همین روایت را چند سال قبل از تنظیم خاطرات خود، در جزوه «حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق» (صفحه ۴۱) با رنگ آمیزی و آب و تاب بیشتری بازگو کرده است. او پس از گزارش دیدار با سرهنگ مبشری و دریافت خبر قطعی بودن کودتا و اسامی گردانندگان آن، چنین ادامه می‌دهد: «...در میان این اسامی نام سرتیپ دفتری هم بود، که خواهرزاده دکتر مصدق و مورد اعتماد او بود و از طرف او به ریاست شهربانی کل کشور منصوب شده بود.

من در همان ساعت باز از راه اندرونی با دکتر مصدق ارتباط گرفتم و به او گفتم: «آقای دکتر! توطئه کودتا قطعی است. کودتاجیان در کنار شما هم جا گرفته‌اند. نام کودتاگران چنین است و سرتیپ دفتری، که شما به او اعتماد دارید، با آنان ارتباط دارد. ما اطمینان داریم که دوستان شما در ارتش، که در پست‌های فرماندهی هستند، عرضه و لیاقت هیچ اقدامی را ندارند. ما دوستان بسیار باارزش و فداکاری در میان افسران داریم که پست‌های حساس فرماندهی ندارند. ما حاضریم این افراد را به شخص شما معرفی کنیم. از آن‌ها برای دفاع از خانه خودتان و برای پست‌های مهم فرماندهی استفاده کنید. تنها از این راه می‌شود جلوی خطر را گرفت.»

می‌دانیم که انتصاب سرتیپ دفتری به ریاست شهربانی کل کشور، روز ۲۸ مرداد صورت می‌گیرد نه در ۲۳ مرداد ماه. آخر چطور کیانوری توانسته چنین حرفی را در آن مکالمه تلفنی ادعائی خود به زبان بیاورد و به استناد آن، به رهبر نهضت ملی ایران گستاخانه بگوید: «کودتاجیان در کنار شما هم جا گرفته‌اند!» همین تناقض گوئی‌ها و لاف‌زنی‌های کیانوری سبب شده است که بسیاری، در درستی ادعای او مبنی بر تلفن‌های مکرر به دکتر مصدق، به ویژه مضامینی که به این گفتگوها می‌دهد، تردید جدی کنند. با آن پیشینه برخورد خصمانه رهبری حزب توده با دکتر مصدق، چقدر ساده‌لوحانه است اگر انتظار رود که مصدق، پاسداری جان و خانه خود و مسؤلیت پست‌های مهم فرماندهی را بدست نظامی‌هائی بسپارد که با وجود ارزش‌های والای انسانی‌شان، بدبختانه چشم بسته، گوش به فرمان کیانوری بودند و او خود سرسپرده به اجنبی!

اگر واقعاً ادعای او درباره تلفن درست و مضمون گفتگو همان باشد که در بالا آمد، در این صورت، آنچه کیانوری در اختیار دکتر مصدق قرار می‌دهد، متأسفانه نه اطلاعات، بل ضداطلاعات است. اگر برخی از این اطلاعات نادرست را به حساب شایعه‌پراکنی‌های کودتاجیان بگذاریم که دامن رهبری حزب توده را نیز گرفته بود، در این صورت باز مطالب سرمقاله روزنامه شجاعت در فردای کودتا، درباره سرهنگ ممتاز، قابل توضیح نیست. به هرحال، کم‌ترین بازده گزارش‌خبرهای بی‌پایه و مخدوش ازسوی کیانوری و بنام رهبری حزب توده به دکتر مصدق، این بود که به ناباوری او دامن بزند. افزون بر این، به بی‌اعتمادی بیشتر دکتر مصدق به حزب توده منجر شود.

این اتفاق که سرهنگ نصیری پس از بازگشت از دیدار با شاه در کلاردشت مجبور می‌شود به علت عدم دسترسی به همه سران کودتا، عملیات را از نیمه شب روز ۲۳ مرداد به شب بعد موکول کند، باید قاعدتاً بر ناباوری دکتر مصدق به اظهارات کیانوری افزوده باشد. زیرا آنچه در ذهن دکتر مصدق باقی می‌گذارد این است که گفته کیانوری، درباره قطعی بودن کودتا در نیمه شب روز ۲۳ مرداد، با آن همه تأکیدات، درست از آب در نمی‌آید. و اظهارات او در مورد هم‌دستی سرهنگ ممتاز با کودتاجیان در نظر دکتر مصدق «نعل وارونه»، به قصد اغفال او، تلقی می‌شود. اگر تمام سیاست خصمانه رهبری حزب توده علیه دکتر مصدق را در طول حکومت او، در کنار این‌گونه خبررسانی‌های نادرست قرار دهیم، آن‌گاه بی‌پایه بودن ادعای کیانوری که می‌گوید: «مصدق این همه به حرف او اعتماد داشت»، آشکار می‌گردد.

البته اگر گزافی گوئی‌ها و دروغ‌های کیانوری را کنار بگذاریم، باید منصفانه گفت که از همان روز ۱۷ مرداد ماه که نقشه کودتا آماده شد و رهبری حزب از طریق افرادی نفوذی خود در میان کودتاچیان از آن آگاه گشت، بلافاصله توطئه کودتای قریب‌الوقوع را افشا کرد و پی‌گیرانه به اطلاع مردم و حکومت رساند. مخدوش یا گمراه‌کننده بودن برخی از این اطلاعات، که نمونه آوردیم، نقش تلاش‌های رهبری حزب توده در افشای کودتا و هشدار به مقامات را نفی نمی‌کند. انتظار از حزب توده ایران، که به هر حال يك حزب مخفی و غیرقانونی بود، نباید از حد معقول تجاوز کند. سرمقاله‌های هشداردهنده روزنامه شجاعت در ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴ و ۲۵ مرداد، گواهی بر تلاش‌های پی‌در پی حزب است. بدین‌ها باید، خبررسانی از طریق تلفن به مقامات دولتی از سوی رهبری حزب توده ایران و جمعیت ملی مبارزه با استعمار را افزود.

در تمام این جریان، نقش سازمان نظامی حزب توده ایران، برجسته و تحسین‌برانگیز است، که با ایشار و خطر کردن، آخرین اطلاعات از توطئه‌های دشمنان نهضت ملی را پی‌درنگ در اختیار رهبری حزب قرار می‌داد. پی‌تردید بخشی از این اخبار به مقامات حکومتی و شخص دکتر مصدق رسانده می‌شد. البته حزب توده ایران تنها منبع دریافت اطلاعات برای مقامات حکومتی نبود. به یقین از منابع دیگر نیز خبرهایی در زمینه کودتا به گوش رئیس دولت و سایر حکومتگران می‌رسیده است. مثلاً سرهنگ نجاتی از ملاقات خود و سرگرد علی تراب ترکی، افسران ناسیونالیست شاخه نیروی هوایی، در ۱۵ مرداد با دکتر مصدق صحبت می‌کند که به او درباره احتمال وقوع يك کودتای نظامی هشدار می‌دهند.^{۱۰} اثرات هشدارهای دیگران، در بیانات دکتر مصدق یا سرتیپ ریاحی در دادگاه نظامی منعکس است. به عنوان نمونه، می‌توان اظهارات دکتر مصدق در سومین جلسه دادگاه نظامی، (اول مهر ماه ۳۲) را شاهد آورد: «در روزهای ۱۹ و ۲۰ مرداد، عده‌ای از اشخاص که به منزل من می‌آمدند، اظهار می‌نمودند که دربار در خیال کودتاست...». سپس می‌افزاید: «روز پنجشنبه ۲۲ مرداد اخبار کودتا به حد اشباع رسیده بود. من از رئیس ستاد ارتش پرسیدم که در این باب چه اقدامی می‌کنند که کودتا صورت وقوع پیدا نکند. ایشان باز جواب دادند تمام احتیاطات لازمه شده، جای نگرانی نیست». از توضیحات دکتر مصدق پیداست که هم‌چنان نگران است. از این که رئیس ستاد ارتش، طبق روال همیشگی روز جمعه ۲۳ مرداد به ملاقات نیامده به شك و تردید می‌افتد. تا اینکه سرتیپ ریاحی روز شنبه

۲۴ مرداد ساعت ۵ بعدازظهر به دیدن نخست‌وزیر می‌رود. در این ملاقات دکتر مصدق با لحنی تند به او می‌گوید: «اگر اتفاقی روی دهد، مسئولیت آن متوجه شخص شما خواهد بود که پیش‌بینی‌های لازم را در کار دفاع از خانه من نکرده‌اید». حتی از ریاحی نوشته می‌گیرد که اگر اتفاقی افتاد به خاطر سهل‌انگاری او بوده است!

بررسی دقیق رویدادهای آن چند روز سرنوشت‌ساز، نشان می‌دهد که دکتر مصدق هوشیارانه متوجه خطر بود. اما بدبختانه به طرز وحشتناکی دست تنها بود. ارتشیان جسور و کارآمد کافی در اختیار نداشت که در آن روزگاران پرخطر یاور او و قادر به مقابله باحوادث اضطراری و فوق‌العاده باشند. سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش، با وجود اطمینان خاطری که به دکتر مصدق می‌دهد، جز چند اقدام اداری روی کاغذ، که به آن اشاره می‌کند، عملاً کاری انجام نمی‌دهد. رفتار او در عصر و شب کودتای ۲۵ مرداد روحیه او را به خوبی برمی‌تابد. سرتیپ ریاحی در شانزدهمین جلسه دادگاه تجدیدنظر نظامی (۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۳)، در توضیح رویدادهای روز ۲۴ مرداد چنین می‌گوید: «از روز چهارشنبه هفته قبل یعنی روزهای چهارشنبه و پنجشنبه، شایعات کودتا وجود داشت که بنده حتی آن را در روزنامه‌ها دیده بودم. همان‌طوری که در دادگاه بدوی مفصلاً عرض کردم، روز ۲۴ نیز آقای دکتر مصدق چندین مرتبه در این موضوع با بنده صحبت کردند و بنده به ایشان اطمینان می‌دادم، برای اینکه این قبیل شایعات شاید بیش از صد دفعه قبلاً تکرار شده و صورت استمرار پیدا کرده بود. ولی چون واحدهای آماده همیشه وجود داشتند بنده به هیچ وجه نگرانی از يك عمل کودتائی نداشتم. به همین جهت با راحتی خیال اوایل آن شب به منزل خود در شمیران رفتم و با راحتی خیال شام خوردم. ولی به مناسبت مذاکراتی که عصر آن روز بین آقای دکتر مصدق و این جانب شده و به تفصیل در پرونده هست، باز کمی ناراحت و در فکر بودم که آقای دکتر مصدق تلفن کردند. این امر در حوالی ده و ربع یا نه و نیم بعدازظهر بود که بنده را به شهراحضار کردند و گفتند با جریاناتی که هست چرا سر کار خود نیستی!»^{۱۱} می‌دانیم که اگر مصدق با تلفن و سرزنش او را فرا نمی‌خواند، یکی از هدف‌های اصلی کودتاگران که دستگیری او بود عملی شده بود. سرتیپ ریاحی در جای دیگر برای نشان دادن ناباوری خود به امکان کودتا توضیح می‌دهد که آن شب هیچ اقدام خاصی برای محافظت از ستاد ارتش انجام نداده بود. طبیعی است که او با تمام صداقت و وفاداری‌اش به نهضت و رهبر آن، با این خوش‌خیالی و آسوده‌دلی، هرگز نمی‌توانست برای

مقابله با کودتا دست به اقدامات جدی بزنند. در عمل نیز کاری انجام نداده بود. تدابیر دفاعی اتخاذ شده تا ساعت ده و نیم، یازده شب روز ۲۴ مرداد برای حفاظت از اقامتگاه دکتر مصدق که تصرف آن و توقیف شخص او هدف اصلی کودتاگران بود، در برابر تانک و زره‌پوشی که گارد شاهنشاهی در اختیار داشت، به بازی کودکانه‌ای شبیه است. دکتر مصدق در دادگاه نظامی کیفیت آن را در حضور سرتیپ ریاحی چنین توصیف می‌کند: «چند مرتبه از آقای سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش سؤال کردم که وضعیت خانه من در چه حال است؟ ایشان گفتند به هیچ وجه جای نگرانی نیست. شبها در اول بعضی از خیابان‌ها که منتهی به خانه من می‌شد، کامیون در عرض جاده می‌گذارند که اگر جمعیتی رو به خانه من بیایند، دوچرخه‌سواران مواظب، به قوای انتظامیه اطلاع دهند، آن‌ها حاضر شوند و از خانه من دفاع نمایند!»^{۱۲}

ملاحظه می‌گردد که با این تدابیر ابتدائی، اگر کودتا، آن گونه که در آغاز قرار بود، ۲۴ ساعت زودتر رخ می‌داد، تا دوچرخه‌سواران بجنبند و قوای انتظامیه را خبر کرده به راه بیندازند، دکتر مصدق در اقامتگاه خود و سرتیپ ریاحی و دکتر فاطمی و دیگران در منزل‌هایشان دستگیر و زندانی شده بودند و کار از کار گذشته بود.

کیانوری مدعی است که به خاطر تلفن او به دکتر مصدق در بعدازظهر روز ۲۳ مرداد «کودتاجیان که فهمیدند عملیات لو رفته است، نیم ساعت پس از نیمه شب يك موشك سفید به آسمان پرتاب کردند و به واحدهایشان اطلاع دادند که عملیات به تعویق افتاده است».^{۱۳} البته واقعیت امر چنانکه از وصیت‌نامه سرگرد دکتر علمیه و نیز نوشته‌ها و شهادت‌های متعدد دیگر بر می‌آید، غیر از این است. سرگرد علمیه در وصیت‌نامه خود با استفاده از بازپرسی‌ها و اعترافات افسران کودتاجی ماجرا را چنین بیان می‌کند: سرهنگ نصیری پس از مراجعت از پیش‌شاه در کلاردشت، چرك‌نویس فرمان‌ها را همراه با دو کاغذ مارک‌دار که به امضای شاه رسانده بود، نزد هیراد رئیس دفتر مخصوص می‌برد. دستوری دهد فرمان‌ها را مبنی بر عزل دکتر مصدق و انتصاب سرلشگر زاهدی بنویسد. چون «مکان سرلشگر زاهدی را نمی‌دانسته، پس از زحمت زیاد، ساعت ۲۳ روز ۲۲ مرداد... نزد وی رفته و قرار بود کودتا در ۲۳ مرداد انجام گیرد. ولی چون فرماندهان را موفق نمی‌شوند جمع کنند، صبح شنبه ۲۴ مرداد سرهنگ نصیری تلگراف می‌کند به سرهنگ کسرائی (این تلگراف بعداً توسط رکن دوم کشف شد، روزهای اول از وجود آن اطلاع نداشتیم)، که چون موفق

نشدیم فرماندهان را جمع‌آوری کنیم، عمل ۲۴ ساعت بتأخیر افتاد و خیلی مخفیانه عمل می‌شود. روز شنبه [۲۴ مرداد] نیز از بقیه فرماندهان که سرهنگ آزموده، سرهنگ زند کریمی بود نزد سرلشگر زاهدی بوده‌اند. او به آن‌ها فرمان شاه را نشان داده و مأموریت آن‌ها را گوشزد می‌کند، تا شب وارد عمل شوند».^{۱۴}

در اسناد آرشیو ملی آمریکا، گزارشی از سفیر آمریکا در بغداد، از ملاقاتش با شاه پس از فرار او از ایران موجود است که همین روایت را تأیید می‌کند. سفیر آمریکا از قول شاه گزارش می‌دهد: «شاه فرمان را به سرلشگر زاهدی فرستاده و او را در برگزیدن زمان و شیوه آشکار کردن فرمان به مصدق مختار کرده بود. شاه انتظار داشت که به مجرد ورود سرهنگ در همان روز عملیات شروع شود ولی ظاهراً فرستاده دیر رسیده بود. روز بعد هم خبری نشد، چون روز تعطیل بود. روز سوم [شنبه ۲۴ مرداد] دکتر مصدق خبردار شده بود و به موقع اقدامات پیشگیرانه را شروع کرده بود...» (متن کامل این سند بعداً به اطلاع خوانندگان خواهد رسید). کریمت روزولت نیز به شیوه خود توضیحی در همین سمت و سو می‌دهد: رسیدن فرمان‌ها نخست او و همراهانش را شادمان می‌کند: «اما وقتی که دقیقاً صحبت کردیم و دیدیم که وضع آسانی در پیش نداریم، یگانه خوردیم. آن‌ها به ما اطمینان دادند که تا شنبه شب یعنی سه شب دیگر هیچ کاری نمی‌شود انجام داد، چون از پنجشنبه بعدازظهر تا جمعه شب تعطیلات آخر هفته ایرانی‌ها بود و آن‌ها مطمئن بودند که فرمان‌ها را نمی‌شود ابلاغ کرد و هیچ عمل مثبتی تا شنبه مقدور نیست. من و بیل از همان لحظه از این تأخیر عصبانی شدیم، چون با هر ساعت تأخیر امکان فاش شدن نقشه بیشتر می‌شد».^{۱۵}

ملاحظه می‌شود که کیانوری تنها کسی است که چنین روایتی از علت تعویق بیست و چهار ساعته کودتا را ارائه داده است. هیچ شاهد و نوشته‌ای نیست که بتواند این روایت کیانوری را به نحوی تأیید کند. با توجه به حساسیت دکتر مصدق نسبت به اخبار کودتا و واکنش در برابر آن، که گوشه‌هایی از آن را قبلاً ذکر کردیم، هیچ نکته و اشاره‌ای از او در دست نیست که بنوعی مکالمه تلفنی کذائی کیانوری یا روایت او از لو رفتن نقشه کودتا را تأیید کند. در توضیحاتی که از دکتر مصدق درباره حوادث آن روزها نقل کردیم، ملاحظه می‌شود که روز جمعه ۲۳ مرداد که رئیس ستاد ارتش به ملاقات همیشگی او «برای دادن گزارش و کسب دستور» نمی‌رود، نگرانی به او دست می‌دهد. ولی هیچ تلاشی برای تماس تلفنی با ریاحی نمی‌کند و تا شنبه عصر ساعت ۵ که ریاحی به ابتکار خود بیدار او می‌رود،

در عین دلواپسی، فقط به انتظار می‌نشیند.

اما در پی تلفن فرد ناشناس در ساعت هفت و هشت عصر روز شنبه ۲۴ مرداد، که اطلاعاتی دال بر وقوع کودتا در همان شب به دکتر مصدق می‌دهد، واکنش او چشمگیر است: بی‌درنگ به جستجوی رئیس ستاد می‌پردازد، زنگ‌های خطر را به صدا در می‌آورد، همه را تجهیز می‌کند، وسائل دفاعی مقرر اقامت خود را با تانک تقویت می‌نماید. مقایسه این تکاپوها با آن حالت انفجالی و بی‌تفاوتی که دکتر مصدق عصر و شب روز ۲۳ مرداد از خود نشان می‌دهد، در صحت ادعای کیانوری درباره تلفن عصر ۲۳ مرداد تردید جدی به وجود می‌آورد.

اگر واقعاً آن گونه که کیانوری در خاطراتش مدعی است، دکتر مصدق به او «اعتماد کامل پیدا کرده بود» و او نقشه کودتا را که قرار بود: «سرهنگ نصیری با تانک و افراد به خانه مصدق برود و حکم عزل را ابلاغ کند و او و رئیس ستاد مصدق را دستگیر کند» فاش نموده بود، چگونه امکان داشت که مصدق در برابر آن بی‌تفاوت بماند، اما در برابر تلفن فردی ناشناس، که مضموناً اطلاعات مشابهی به او می‌دهد، آن چنان جنب و جوشی راه بیندازد؟ مگر فرض را بر این بگذاریم که اگر تلفنی هم در کار بوده، باز کیانوری اخبار مخدوش و گمراه‌کننده‌ای از قبیل کودتائی به فرماندهی سرهنگ ممتاز یا با مشارکت او داده باشد که دکتر مصدق حرف او را باور نکرده و ترتیب اثری به آن نمی‌دهد.

سرگرد همایونی، از افسران توده‌ای که جزو تشکیلات ۲۵ نفر افسر کودتاچی بود، در توضیحات خود، که مشروح آن در صفحات بعد خواهد آمد، می‌نویسد: «قرار بود که شب هنگام روز ۲۳ مرداد ماه، بلافاصله پس از نیمه شب سرهنگ نصیری حکم عزل مصدق را به او ابلاغ کرده و کودتا عملی شود. اما سرهنگ آزموده در حدود ساعت ۷ - ۶ بعد از ظهر ۲۳ مرداد به فرمانداری نظامی آمد و به ما ابلاغ کرد که عملیات امشب لغو شده است. من بلافاصله سوار جیپ فرمانداری نظامی شدم و به بهانه سرکشی به نفراتم که در کلاتری‌ها انجام وظیفه می‌کردند به منزل سرگرد خلیلی رفته و از طریق او سازمان افسری را در جریان گذاشتم». باین ترتیب است که خبر به سرهنگ مبشری و سپس از طریق او به کیانوری می‌رسد. بنابراین اگر کیانوری واقعاً آن گونه که مدعی است، به دکتر مصدق تلفن کرده باشد، قاعدتاً باید موضوع تعویق کودتا را به او خبر بدهد نه قرار قطعی کودتا در نیمه‌های آن شب را! شهادت سرگرد همایونی که با روند رویدادها کاملاً مطابقت دارد، بیانگر آنست که

تمام اظهارات کیانوری درباره تلفن شبانه‌ی روز ۲۳ مرداد به دکتر مصدق ساختگی است. در جریان تنظیم این بخش از نقد بر خاطرات کیانوری بودم که یادداشت‌های یکی از افسران شریف محافظ خانه دکتر مصدق (سروان فشارکی) درباره رویدادهای روز ۲۴ مرداد ۳۲ از طریق دوست ارجمند مرتضی زریخت دریافت شد. بخشی از نامه سروان فشارکی (مهران) را که به این موضوع مربوط است، نقل می‌کنم:

«روز ۲۴ مردادماه نامه سرگشاده‌ای از کمیته مرکزی حزب توده حاکی از پیش‌بینی کودتا و هشدار خطاب به آقای دکتر مصدق بوسیله پیکی به دفتر نخست‌وزیری که در خانه ۱۰۹ خیابان کاخ منزل مسکونی جناب آقای دکتر مصدق استقرار داشت تحویل گردید. ضمناً روزنامه بسوی آینده ارگان جمعیت هواداران صلح ضمن هشدار و اطلاع و پیش‌بینی کودتا اسامی فرماندهان و افسران کودتاگر را به تفصیل درج و منتشر نمود و اینجانب با شناسائی کامل از روحیات این خائنین و پوسیدگی و واماندگی ستاد ارتش و اعتقاد به توطئه و خیانت افسران اطلاعاتی رکن ۲ که همگی جیره‌خوار دربار و از کثیف‌ترین و رذل‌ترین عناصر انتخاب شده بودند، با ایمان قطعی به قریب‌الوقوع بودن کودتا و صحت اطلاعات منتشره به حضور جناب آقای دکتر مصدق رسیده و آن نامه سرگشاده و روزنامه را تقدیم و اظهار داشتم به اعتقاد من این اطلاعیه کاملاً صحیح و وقوع کودتا قطعی است و تقاضا کردم به آن توجه و در جهت پیشگیری آن اقدام شود. آن بزرگوار بدقت مطالب مندرج در آن نامه و روزنامه را مطالعه و فرمودند: در این اطلاعیه نام سرهنگ ممتاز را هم آورده‌اند آیا شما هم باور می‌کنید. گفتم که سرهنگ ممتاز فرمانده آن تیپ می‌باشد ولی در مورد خیانت و توطئه بقیه، صددرصد اعتقاد دارم و سوگند می‌خورم.

خودشان فرمودند من از شما خواهشی دارم. بلادرنگ گفتم هر امری دارید اطاعت می‌کنم. فرمودند خواهش می‌کنم شما امشب در اینجا بمانید و به منزل نروید. گفتم از صبح امروز بنابه اوضاع و احوال تصمیم گرفته بودم که تا روشن شدن وضع و رفع بحران شبانه‌روز بمانم و باهشیاری بیشتر خدمت نمایم. ضمناً تقاضا کردم چنانچه امشب صدای تانک و توپ و مسلسل از خیابان کاخ شنیدید تعجب نکنید. مطمئن باشید که افراد محافظ بیدار و هشیار مراقب بوده هر حرکتی را سرکوب خواهند نمود و چنین هم شد که تفصیل آن با توجه به موفقیتی که حاصل گردید و کودتا در هم کوبیده شد بس شیرین و خواندنی است و عجیب سنگ محکی است برای نشان دادن چهره‌های واقعی احزاب و گروهها و ادعای بزرگ

وطن پرستی و ملت دوستی و فداکاری افراد.

خوش بود گر محك تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد»
 نامه سرگشاده‌ای که از آن سخن می‌رود، احتمالاً باید با همان مضمون اعلامیه هشدار
 باش کمیته مرکزی حزب توده ایران در روزهای ۲۳ مرداد باشد که اینک توسط پیک به دفتر
 نخست‌وزیری ارسال گردیده است. در آن اعلامیه نیز نام سرهنگ ممتاز چنانکه قبلاً نقل
 کردیم، به غلط ذکر شده بود. شایان توجه، ناباوری دکتر مصدق به هشدار باش رهبری
 حزب توده به خاطر مخدوش بودن آنست.

نقش کلیدی تلفن «فردناشناس» در شکست کودتای ۲۵ مرداد

چنانکه در بالا دیدیم با وجود انبوه اخبار و اطلاعات درباره کودتای نظامی قریب‌الوقوع
 و نگرانی‌های بجای دکتر مصدق، تا روز ۲۴ مرداد، پاسی از شب گذشته، هیچ اقدام جدی
 برای مقابله با کودتا و محافظت از جان و امنیت رهبر نهضت ملی ایران صورت نگرفته بود و
 همه در غفلت کامل بسر می‌بردند.

فقط از لحظه‌ای که «فردناشناس»، حدود ساعت هفت و هشت عصر روز
 ۲۴ مردادماه به دکتر مصدق تلفن می‌کند و با دادن آگاهی‌ها و قرینه‌های روشن به او اطمینان
 می‌دهد که کودتا به‌طور قطع همان شب انجام خواهد گرفت، دکتر مصدق بی‌درنگ دست
 به کار می‌شود. پیش از هر چیز رئیس ستاد ارتش را فرا می‌خواند و او را در جریان نقشه
 کودتاجیان قرار می‌دهد. چنانچه قبلاً به اجمال توضیح داده شد، کودتا در اثر اقدامات سریع و
 هشیاری محافظان مقرّ نخست‌وزیری، خنثی می‌گردد. برای درک جایگاه کلیدی تلفن «فرد
 ناشناس»، جریان را از زبان شخص دکتر مصدق بشنویم.

دکتر مصدق در دادگاه بدوی و دادگاه تجدیدنظر نظامی، بارها به این موضوع
 برمی‌گردد و با تفصیل کمتر یا بیشتر به چگونگی این گفتگوی تلفنی می‌پردازد. از جمله
 می‌توان به گفته‌های دکتر مصدق در جلسه چهارشنبه اول مهرماه ۱۳۳۲^{۱۶} جلسه سه‌شنبه
 ۱۹ آبان‌ماه ۳۲ (همان جا صفحه ۱۳۱)، جلسه یکشنبه ۸ آذر ماه (همان جا صفحات
 ۴۴۱-۴۴۰)، جلسه یکشنبه ۲۹ فروردین ماه ۱۳۳۳^{۱۷} سه‌شنبه ۳۱ فروردین ماه (همان جا
 صفحه ۲۸۷)، اشاره نمود. دکتر مصدق در خاطرات خود نیز از آن یاد می‌کند.^{۱۸} با وجود
 این که بخش عمده مطالب تکراری است، اما هر کدام گوشه‌های تازه و جالبی دارد. در

زیر کوتاه شده یکی از روایت‌های او را که در ضمن حال و هوای آن روزگار را نشان می‌دهد و من در این گفتار به مناسبت‌های مختلف به بخش‌هایی از آن استناد خواهم کرد، نقل می‌کنم:

«اکنون لازم می‌دانم که عرض کنم، در حدود روزهای نوزدهم و بیستم مرداد عده‌ای از اشخاصی که به منزل من آمدند، اظهار می‌نمودند که دربار در خیال کودتاست. من با این اظهارات کاملاً مخالف بودم و می‌گفتم دربار برای چه می‌خواهد کودتا کند؟ من به هیچ وجه به این اظهارات ترتیب اثر نمی‌دادم.

ولی از آنجایی که لازم بود شخص خود را از هرگونه تعرض مصون بدارم، نه تنها در این روزها بلکه از روز ۹ اسفند که مردم می‌خواستند به خانه من بریزند، همیشه در فکر تقویت قوای دفاعیه خانه خود بودم. چند مرتبه از آقای سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش سؤال کردم که وضعیت خانه من در چه حال است؟ ایشان می‌گفتند به هیچ وجه جای نگرانی نیست. شبها در اول بعضی از خیابانها که منتهی به خانه من می‌شود... روز پنجشنبه ۲۲ [مرداد] اخبار کودتا به حد اشباع رسیده بود. من از رئیس ستاد پرسیدم که در این باب چه اقدامی می‌کنند که کودتا صورت وقوع پیدا نکند. ایشان باز به من جواب دادند تمام احتیاطات لازمه شده، جای نگرانی نیست. من از ایشان سؤال کردم که در نظر دارم وقتی به سعدآباد می‌رفتم، چهار تانک بزرگ در سعدآباد بود. آیا بعد از تقسیم گارد شاهنشاهی به تیپهای مختلف، تانکها باز هم آنجا هست؟ ایشان گفتند تانکها در اختیار وزارت دفاع ملی است. من کاملاً مطمئن شدم که در آنجا این تانکها نیست. بر فرض که کودتا هم بکنند، با نظریاتی که پیش‌بینی شده مؤثر نخواهد بود.

آقای سرتیپ ریاحی روز جمعه مرا ملاقات نکرد. روز شنبه هم باز بر طبق معمول در اول وقت مرا ملاقات ننمودند. من نگران شدم چه علنی پیدا شده که رئیس ستاد ارتش دو روز، آن هم در این روزها که شایعه کودتا زیاد است از ملاقات من خودداری نموده‌اند. ولی در حدود ساعت ۵ بعدازظهر همان روز شنبه ایشان به ملاقات من آمدند و گفتند: «من گرفتار کاری شده بودم و آن این بود که نمی‌دانستم تانکها در سعدآباد هست. پس از تحقیق معلوم شد که تانکها در سعدآباد هست و خواستم از سعدآباد به شهر بیاوریم. آقای کفیل وزارت دربار به عرض اعلیحضرت شاهنشاهی رسانیدند و اجازه ندادند.» من به ایشان گفتم: «اگر اتفاقی روی دهد مسئولیت آن متوجه شخص شما خواهد بود که پیش‌بینی‌های لازم را

در دفاع از خانه من نکرده‌اید.» برای اینکه ایشان را به مسئولیتی که داشتند متوجه کنم، از ایشان نوشته‌ای گرفتم که در آن ذکر نمودند که «هرگونه اتفافی که رخ دهد بواسطه عدم دقت من در کار بوده و مسئول پیش آمد منم.» این نوشته را گرفتم و نگه داشتم.

بلافاصله تلفن کردم به آقای ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار. فقط راجع به تانکها سؤال کردم. جواب دادند: «اعلیحضرت نظرشان این است که تانکها به يك صورتی که زنده نباشد از سعدآباد به شهر آورده شود.» من هم چون غیر از این نظری نداشتم موافقت کردم که هرطور خود اعلیحضرت صلاح می‌دانند عمل شود و ایشان رفتند.

این مذاکرات سبب شد که اینجانب آقای ریاحی را به حال خود بگذارم. ولی در حدود ساعت ۷ بعدازظهر، شخصی مرا پای تلفن خواست و پس از اینکه اطمینان حاصل کرد که من دکتر مصدق هستم گفت: «مطالبی است که باید به شخص شما بگویم» گفتم: «بفرمایید.» گفت: «امشب کودتا شروع می‌شود و دو تانک از تانکهای سعدآباد را در حدود ظهر به شهر آورده‌اند و در خیابان حشمت‌الدوله در محلی که معلوم نیست برده‌اند.» و اسامی اشخاصی را هم که از برای کودتا اقدام می‌کردند به من گفت. من آن اسامی را هم نوشتم.

پس از این خبر، مجدداً سرتیپ ریاحی را از ستاد ارتش خواستم. ایشان در ستاد ارتش نبودند و شمیران رفته بودند. دستور دادم که فوراً به شهر بیایند. آمدند. اخباری که راجع به کودتا رسیده بود به ایشان دادم. گفتم: «با این اخبار و با این وضعیت شما چرا باید از ستاد ارتش خارج شده باشید و در فکر دفاع از من و خانه من نباشید؟» ایشان گفتند: «من بدون هیچ نظری چون دخترم به شمیران آمده بود رفتم که با او صرف شام کنم و برگردم. اکنون می‌روم وسایل دفاعیه خانه شما و شما را به نحو احسن فراهم کنم.» من به ایشان گفتم که «گذارن کامیون در اول خیابانهایی که منتهی به منزل من می‌شود کار مفیدی نیست. اگر کودتایی صورت گیرد، تا قوه امدادی به خانه من برسد عوامل کودتا آمده و کار خود را تمام کرده‌اند. این از آن شب‌هائی نیست که شما به خانه من تانک نفرستید. این از آن شب‌هائی نیست که اگر تانک نفرستید مردم از صدای تانک ناراضی شوند. بنابراین لازمست در جلوی خانه من به قدر کافی تانک و قوه دفاعیه بگذارید که در صورت بروز کودتا از من و خانه من دفاع کنند.» آقای سرتیپ ریاحی با این نظر موافقت کردند و دستور فرستادن تانکها را دادند که خود من آمدن تانکها را در منزل حس کردم. ارتباط بین من با

آقای سرتیپ ریاحی بکلی قطع نشد. سه مرتبه به ایشان تلفن کردم و در آخرین دفعه گفتند دکتر فاطمی را قوای گارد شاهنشاهی گرفته اند که او را بعضی از صاحب‌منصبان دیده‌اند. بالاخره معلوم شد که بلافاصله بعد از آمدن سرتیپ ریاحی به شهر، گارد شاهنشاهی کودتایی را که در نظر داشتند شروع کردند.^{۱۹}

سرتیپ ریاحی نیز در شانزدهمین جلسه دادگاه تجدیدنظر، به تفصیل شرح می‌دهد که پس از گفتگوی بالا با دکتر مصدق، رهسپار ستاد ارتش می‌شود.^{۲۰} او در آن جا، نگرانی‌های نخست‌وزیر را با سرهنگ اشرفی (فرماندار نظامی)، سرتیپ مدبیر (رئیس شهربانی کل) و سرتیپ کیانی (معاون ستاد ارتش) که آن‌ها را فراخوانده بود، در میان می‌گذارد و دستوراتی می‌دهد. از سرهنگ ممتاز نیز می‌خواهد دو تانک مستقر در برابر کلابتری را برای محافظت از اقامتگاه دکتر مصدق به آن جا منتقل نماید. سپس حدود ساعت یازده و ربع شب، سرتیپ کیانی را به بهانه‌ی بازرسی شبانه به باغشاه می‌فرستد. سرتیپ کیانی هنگام ورود به باغشاه به دستورسرهنگ نصیری بازداشت می‌شود. چون مراجعت سرتیپ کیانی به طول می‌انجامد، ریاحی به باغشاه تلفن می‌کند و متوجه می‌شود که خط تلفن‌ها را قطع کرده‌اند. این کار به دستور سرهنگ نصیری قبل از حرکت به سوی منزل دکتر مصدق صورت گرفته بود تا احتمالاً فرمان‌های مخالفی از سوی ستاد ارتش به پادگان نرسد. چنانکه از توضیحات دکتر مصدق در دادگاه نظامی بر می‌آید، وی در آخرین گفتگوی تلفنی با سرتیپ ریاحی، از سرنوشت سرتیپ کیانی و خبر دستگیری دکتر فاطمی از سوی گارد شاهنشاهی و در واقع، شروع عملیات کودتایی با خیر می‌گردد.

در این هنگام (یازده و نیم، دوازده شب)، محمدحسین آشتیانی (عظام‌الدوله)، که در اثر شیوع اخبار کودتا در آن روزها مانند همه علاقه‌مندان به نهضت ملی، حساسیت پیدا کرده بود، متوجه حضور و جنب و جوش مشكوك ارتشیان در برابر خانه خود می‌شود و بلافاصله جریان را از راه تلفن به اطلاع نخست‌وزیر می‌رساند. (درباره كم و کیف این تلفن به مناسبت دیگر، مكث بیشتری خواهد شد). سروان موسی فشارکی (مهران) و سروان ایرج داوری‌ناه، در مصاحبه خود با روزنامه اطلاعات شرح می‌دهند که پس از تلفن آشتیانی، دکتر مصدق، سروان داوری‌ناه را احضار می‌کند و «در مورد مراقبت بیشتر از آن منطقه دستوراتی می‌دهد». به دنبال آن، سروان فشارکی، برای بازدید از واحدهای مستقر در خیابان‌های اطراف اقامتگاه نخست‌وزیر، با جیب حرکت می‌کند. و در ضمن گشت، متوجه تجمع گروهی از افسران

گارد می‌شود، که چون قصد دستگیری او را می‌کنند، به سرعت به منزل نخست‌وزیر برمی‌گردد و مراتب را به سرهنگ ممتاز و سایر محافظان خانه گزارش می‌دهد. مقارن این احوال، ستوان شجاعیان، از گروه محافظان خانه دکتر مصدق با بی‌سیم گزارش می‌دهد: «سرهنگ نصیری به اتفاق ۶ نفر افسر، ۴ کامیون سرباز و دو دستگاه زره‌پوش به چهار راه حشمت‌الدوله آمده و می‌گویند نامه‌ای برای نخست‌وزیر دارند. بلافاصله مراتب به استحضار دکتر مصدق رسانیده شد. نخست وزیر ماجرا را تلفنی با تیمسار ریاحی رئیس ستاد ارتش در میان گذاشت. به ستوان شجاعیان دستور داده شد فقط سرهنگ نصیری و ۶ افسر همراه او که همگی مسلح به مسلسل «پ.پ.ت» بودند، به جلوی منزل نخست‌وزیر هدایت شوند و کامیون‌های سرباز و زره‌پوش‌ها در همان‌جا بمانند».^{۲۱} آنچه از مجموعه توضیحات دکتر مصدق و سرتیب ریاحی در دادگاه نظامی و از مصاحبه کتبی ریاحی با سرهنگ نجاتی و نیز خاطرات سرهنگ ممتاز با روزنامه پرخاش مورخ ۲۸ مرداد ۵۸ و مصاحبه او با سرهنگ نجاتی حاصل می‌شود، از این قرار است: سرهنگ ممتاز اطلاعاتی را که از سروان فشارکی و ستوان شجاعیان به او می‌رسد، بلافاصله با سرتیب ریاحی در میان می‌گذارد. دکتر مصدق در فاصله نیم‌ساعتی که فرصت بود (یعنی از دریافت فرمان شاه تا دادن رسید دریافت آن به این مضمون: «ساعت یک بعد از نصف شب ۲۵ مرداد ماه ۱۳۳۲ دستخط مبارک به این جانب رسید»)، با سرتیب ریاحی به مشاوره می‌پردازد. آن‌ها به توافق می‌رسند که آورنده دستخط بازداشت شود. در پی آن، سرتیب ریاحی به سرهنگ ممتاز دستور بازداشت نصیری را می‌دهد. سرهنگ ممتاز نحوه محاصره نیروهای کودتاچی و چگونگی رویارویی با سرهنگ نصیری و دستگیری او را چنین تعریف می‌کند: «یکی از طرح‌های چهارگانه ما این بود که اگر نیروی قصد حمله به ما داشت، از خیابان‌های اصلی اطراف خیابان کاخ، نیروهای مهاجم را محاصره کنیم. این طرح شماره ۲ بود و همین طرح را هم اجرا کردیم و نیروی که از باغشاه وارد خیابان کاخ شده بود، محاصره کردیم. خود من نیز با جیب از کلانتری یک به طرف منزل مرحوم دکتر مصدق حرکت کردم. حدود منزل دکتر مصدق، سرهنگ نصیری را دیدم که چهار یا پنج افسر او را همراهی می‌کردند... من با سرهنگ نصیری روبرو شدم و از او سؤال کردم اینجا چه می‌کنید؟ جواب داد نامه‌ای آورده بودم. گفتم نامه آوردن با این همه اسلحه و زره‌پوش، آن هم این موقع شب؟ نصیری در پاسخ گفت: نامه را دیر وقت به من داده بودند. در مورد اسلحه و زره‌پوش نتوانست جواب بدهد. در این موقع افسران همراه او

بتدریج پراکنده شدند که فرار کنند و فرار کردند... ما نیز بلافاصله نصیری را تحت نظر گرفتیم... پس از ابلاغ بازداشت سرهنگ نصیری، او و همراهانش را خلع سلاح کردیم و خود نصیری را برای رسیدگی و بازجویی به ستاد ارتش فرستادیم». ۲۲ بقیه ماجرای دستگیری سرهنگ نصیری را از زبان سرتیپ ریاحی بشتنوم: «...دستور دادم نصیری را تحت الحفظ به ستاد ارتش نزد من بفرستند... ساعت دو صبح، سرگرد صالح، سپهبد فعلی که آجودان من بود، اطلاع داد که نصیری آمده است... نصیری آمد تو، پای میز خبردار ایستاد. به او گفتم شما منزل دکتر مصدق چه کار داشتید؟ گفت: فرمانی از طرف اعلیحضرت به ایشان ابلاغ کردم.

گفتم: ساعت ابلاغ فرمان، يك و نیم بعد از نصف شب است؟

بی جواب ماند. به او گفتم برو فوراً خود را به دژبانی معرفی کند و به صالح هم گفتم تلفن کند که نصیری زندانی است» (همان جا).

روایت کوتاه شده و ساده بالا از چگونگی عقیم ماندن کودتای ۲۵ مرداد، نزدیک ترین میانگین به واقعیت از روایت های مختلف است. متأسفانه باید گفت که اظهارات بازیگران اصلی ضد کودتا در مواردی نادقیق و گاه ناسخ و منسوخ اند. و گاهی نیز تفاوت در روایت ها، به ظاهر ناشی از ملاحظات و مصلحت اندیشی های لحظه است. نمونه آن بیانات سرتیپ ریاحی در دادگاه نظامی و اظهارات او بعد از انقلاب بهمن در همین مورد است.

فرد ناشناس کیست؟

با توجه به نقشی که «فرد ناشناس» در خنثی کردن کودتای ۲۵ مرداد ایفا می کند. شناسایی و معرفی او به مردم ایران يك وظیفه میهنی است. متأسفانه برخی از پژوهشگران بدون بررسی بایسته ای که درخور روشن کردن چنین امری است، با تکیه بر داده های سستی که اساساً با روایت دکتر مصدق از تلفن «فرد ناشناس» هم خوانی ندارد، با قاطعیتی سهل انگارانه روی این یا آن نام انگشت گذاشته اند. اظهار نظر قطعی در این مورد، برخلاف ظاهر امر، بسیار دشوار است. مشکل اول وجود نامزدها و احتمالات متعدد است. مشکل دوم، بی پایگی و ناسازگاری بسیاری از ادعاها با داده های راستین است. طی ۲۵ سال حکومت کودتا، نه کسی را یارای گفتن حقایق مربوط به دوران مصدق بود و نه پژوهشگری می توانست به بررسی چنین موضوعاتی بپردازد و به سراغ سردمداران برود. متأسفانه گواهان

برجسته‌ای مانند سرهنگ مبشری نیز اعدام شدند. و آن‌گاه با انقلاب بهمن و در بهار آزادی که زبان‌ها باز شد، فراموشی بار منفی خود را برجای گذاشت. روایت‌ها کدر شدند و بی‌دقتی‌ها فزونی یافت.

واقعیت این است که چندین نفر کوشیده‌اند با رساندن اطلاعات به دکتر مصدق بطور مستقیم یا غیرمستقیم، او را از خطر کودتای نظامی مصون بدارند تا نهضت ملی دوام بیابد. لذا دعوی اغلب آنها صادقانه و دربرگیرنده بخشی از حقیقت است. اما «فرد ناشناس» که شامگاه ۲۴ مرداد ماه ۳۲ تلفن می‌کند و دکتر مصدق به تفصیل چند و چون آن را در دادگاه شرح می‌دهد و با هشدار او مسیر حوادث تغییر می‌یابد، مسلماً يك نفر بیش نبوده است. پرسش این است که کدام يك از مدعیان می‌تواند براستی همان «فرد ناشناس» باشد؟ من مناسب‌ترین روش بررسی موضوع را مقایسه‌ی اظهارات هر کدام از مدعیان با روایت شخص دکتر مصدق از این گفتگو انتخاب کرده‌ام. زیرا دکتر مصدق همواره طرف گفتگو و یا یکی از جهات موضوع بوده است. از سوی دیگر، دکتر مصدق داده‌های دقیقی از لحاظ وقت و چگونگی تلفن و مضمون اطلاعات ارائه می‌دهد که محک خوبی برای سنجش صحت و سقم روایت دیگرانست. تأکید او بر «ناشناس» بودن آن فرد که هم در دادگاه و هم سال‌ها بعد، در تبعید و تنهائی بر آن اصرار می‌ورزد، بسیار مشکل‌گشاست. برای این کار، گزارش دکتر مصدق از جریان تلفن «فرد ناشناس»، در جلسه یکشنبه هشتم آذر ماه ۳۲ را پایه قرار می‌دهم که دربرگیرنده روشن‌ترین و دقیق‌ترین اطلاعات است. در ضمن، این تنها بار است که در طول دادگاه بدوی و تجدیدنظر، رئیس دادگاه مستقیماً دکتر مصدق را طرف سؤال قرار می‌دهد و می‌پرسد: «آیا می‌توانید اسم آن شخص را که خیر کودتا را به شما داده و مطمئناً طرف شناسائی و اطمینان شما بوده معرفی کنید؟» دکتر مصدق چنین پاسخ می‌دهد:

«من در اطاق خوابم بودم. آمدند از آن بنائی که خانم در آنجا سکونت می‌کرد گفتند: «شخصی شما را پای تلفن خواسته، می‌گوئیم چه مطلبی دارید؟ می‌گوید تا خود دکتر مصدق پای تلفن نیاید، چیزی نمی‌گویم.» من دیدم يك آدم که تلفن خصوصی مرا گرفته و چنین صحبتی کرده لابد يك حرف قابل توجهی دارد. گفتم: «به آن گوینده حرف بگو که پای تلفن باشد می‌آیم.» رفتم پای تلفن. اول تردید نمود که من دکتر مصدق هستم یا نیستم. گفتم: «شما تلفن خصوصی مرا گرفتید. در این بنای خصوصی من کیست که بیاید به جای

من با شما صحبت کند.» گفت: «خوب، می‌خواهم خبری به شما بگویم و خبر من مفصل است. بنویسید.» بنده قلم و یادداشت را برداشتم. گفت: «امشب این اشخاص که افسران گارد شاهنشاهی بودند حرکت می‌کنند برای دستگیری شما می‌آیند. تانکهایی هم فرستادند که از طرف خیابان حشمت‌الدوله بروند و معلوم نیست کجاست.» من این‌ها را یادداشت کردم و گفتم: «شما کی هستید؟» گفت: «بسیار معذوم.» این بین ساعت ۷ و ۸ بود که من بلافاصله به آقای سرتیپ ریاحی تلفن کردم. ستاد ارتش نبودند. رفته بودند شمیران، آمدند به شهر. من یادداشتی را که کرده بودم برای ایشان خواندم و گفتم: «این اسامی اشخاص است.» ایشان گفتند: «این صورت را به نظر نمی‌شود تکذیب کرد. چون اسامی آن را يك شخص مطلعی نوشته.» گفتم: «در هر صورت ما نباید کاری کنیم که فردا مورد ملامت قرار گیریم. امشب شما قوای اینجا را تقویت کنید...»^{۲۳}

از توضیحات دکتر مصدق می‌توان به چند نکته کلیدی که برای بررسی تطبیقی ما اساسی است، پی برد:

۱- به اندرون منزل دکتر مصدق که محل سکونت همسر او بود تلفن زده می‌شود، نه دفتر نخست‌وزیری که تشکیلات جداگانه داشته و در عین حال محل کار و زندگی او نیز بوده است.

۲- تلفن‌کننده آشنائی قبلی با دکتر مصدق نداشته است. لذا او با توضیحاتش طرف را قانع می‌کند که خود مصدق پشت تلفن است.

۳- مصدق نیز آن شخص را نمی‌شناسد، لذا در پایان گفتگو از او می‌خواهد خود را معرفی کند و او پوزش می‌طلبد.

۴- اطلاعات به حدی دقیق و قانع‌کننده است که سرتیپ ریاحی پس از شنیدن خبر و تعمق در آن، اذعان می‌کند: نمی‌توان آن را تکذیب کرد، داده‌ها به یقین از سوی شخص مطلعی است.

۵- زنگ تلفن حدود ۷ و ۸ عصر روز ۲۴ مرداد به صدا می‌آید. دکتر مصدق در روایت‌های متعدد ساعت ۷ را قید می‌کند. یکبار نیز در «خاطرات و تألمات» می‌گوید بین ۶ و ۷ عصر. این احتمال نیز می‌رود که کمی بعد از ساعت ۸ شب بوده باشد. زیرا سرتیپ ریاحی در جریان دادگاه توضیح می‌دهد که تا ساعت ۸ شب در محل کار خود در ستاد ارتش بوده است.

۶ - در اندرون خانه نیز شخص تلفن کننده برای همسر دکتر مصدق ناشناس است. چون به دکتر مصدق می‌گویند: «شخصی شما را پای تلفن خواسته، می‌گوئیم چه مطلبی دارید! می‌گوید تا خود دکتر مصدق پای تلفن نیاید چیزی نمی‌گویم». نکاتی که برشمردم، معیارهای سنجش ماست. اینک به بررسی صحت و سقم اظهارات مدعیان و یا کسانی که تصور می‌رود همان «فرد ناشناس» باشند، می‌پردازیم:

۱- مورد کیانوری

هیچ کس به اندازه کیانوری اصرار ندارد و پافشاری نمی‌کند که همو «فرد ناشناس» مورد بحث ماست، کیانوری در کتاب خاطرات خود در بحث مربوط به کودتای ۲۵ مرداد چنین می‌گوید: «بهرحال من اطلاعات را به مصدق می‌رساندم. راه تماس با مصدق به همان نحو بود که قبلاً گفته‌ام. بلافاصله پس از رسیدن خبر، مریم تلفن اندرون خانه دکتر مصدق را می‌گرفت و دکتر مصدق هم، که اعتماد کامل به ما پیدا کرده بود، همیشه تشکر می‌کرد. متأسفانه دکتر مصدق در خاطرات و تألمات تنها به يك تلفن اشاره کرده و گفته است: «شب ۲۴ مرداد بین ساعت ۶ و ۷ شخص ناشناسی مرا پای تلفن خانه خودم خواست و گفت عده‌ای مامور شده‌اند که در این شب کودتا کنند و شما را دستگیر نمایند...». ۲۴ کیانوری پس از این مقدمه و نقل قول از دکتر مصدق چنین نتیجه می‌گیرد: «خوب، این «فرد ناشناس» که مصدق این همه به حرف او اعتماد داشت و اطلاعاتش بیشتر از رئیس ستاد ارتش بود چه کسی است؟». کیانوری مدعی است که «فرد ناشناس» که دکتر مصدق نام او را نمی‌برد خود اوست. او می‌گوید حوالی ساعت ده شب روز ۲۴ مرداد، مبشری مرا باخبر کرد و من هم تلفنی جریان را به دکتر مصدق گفتم. ۲۵

قبل از وارد شدن در بحث درست یا نادرست بودن ادعای کیانوری، توضیح يك نکته را لازم می‌دانم. من هم مثل همه توده‌ای‌ها تا همین چند ماه پیش که به نقد خاطرات کیانوری دست زدم، به ادعای کیانوری در مورد تلفن‌های روزهای ۲۳ و ۲۴ مرداد باور داشتم و تردیدی به خود راه نمی‌دادم.

در حزب توده ایران، موضوع تلفن به دکتر مصدق، بدون این که ما جزئیات آن را بدانیم و یا درباره آن کنجکاو باشیم، عموماً مورد پذیرش بود. اصولاً شرایط مخفی زندگی حزبی و اصل تشکیلاتی «مرکزیت دموکراتیک» و اعتمادی که کلاً تا ۲۸ مرداد ۳۲ نسبت به رهبری وجودداشت، این امر را ایجاب می‌نمود. در بحث‌های پلنوم چهارم وسیع (تیر ماه

۱۳۳۷)، نیز تا همین حدّ مطرح گشت که با هشدارهای تلفنی رهبری حزب به دکتر مصدّق از کودتا جلوگیری می‌شود. حتّی در قطعنامه‌های پلنوم به آن اشاره‌ای نشده است. زیرا این امر چنان بدیهی به نظر می‌آمد که حساسیت کادرها را برنیانگیخت. اساساً در پلنوم چهارم بحث اصلی ما پیرامون تلفن‌های روز ۲۸ مرداد دور می‌زد، نه ۲۴ مرداد. آن‌جا هم دغدغه اصلی ما نه نفس تماس‌های تلفنی، بلکه این سؤال اساسی بود که چرا رهبری حزب به جای اقدام مستقلّ و فوری برای تجهیز مردم و مقابله با مشتی اوباش، دست روی دست گذاشت و ساعت‌های گرانبها و سرنوشت‌ساز را به بهانه تلفن به دکتر مصدّق و کسب تکلیف از او، از دست داد.

بدیهی است که دستیابی به اطلاعات موثّق از درون کودتاجیان، با چنان جزئیات دقیقی که دکتر مصدّق و سرتیپ ریاحی را مطمئن سازد. و به اقدام فوری برای مقابله با کودتا وادارد، تنها می‌توانست از سوی کسانی صورت بگیرد که در میان کودتاجیان و یا بخشی از نیروهای ضربتی آن بودند. این واقعیت که ستاد ارتش و وزارت کشور و حکومت مصدّق تا آخرین لحظه از کودتائی که در فاصله یکی دو ساعت آینده به وقوع می‌پیوست، بی‌خبر بودند، نشان می‌دهد که نه دستی در میان کودتاجیان داشتند و نه منبعی برای خبرگیری. احیاناً اگر در پرش‌هایی از حکومت، کسانی باخبر بودند، خود با کودتاجیان سر و سرّی داشتند. حال آنکه، سازمان نظامی نیرومند حزب توده ایران، افراد نفوذی متعدّدی در ارتش و حتّی در لشکر گارد شاهنشاهی داشت. از جمله می‌توان از سرگرد صمد خیرخواه، سروان مهدی همایونی، سروان اسماعیل فیاضی و ستوان ایرج ایروانی نام برد. حتّی بعضی از این افسران، نظیر سروان همایونی به خاطر نقشی که در کودتا داشت، درجه گرفت. این رفقا در نهایت فداکاری، اخبار کودتا را از هر راهی، به رهبری حزب گزارش می‌دادند. به همت آن‌ها بود که حزب توده در مطبوعات خود به طور منظمّ به افشاگری‌های مهمّی دست می‌زد. با در نظر گرفتن این که سیاست رهبری حزب، در آخرین ماه‌های حکومت مصدّق، به ویژه پس از حادثه ۹ اسفند ماه ۱۳۳۱ به طور کلی در جهت حمایت از حکومت دکتر مصدّق سیر می‌کرد؛ و تشکیل جبهه واحد ضد استعمار بر محور حزب توده - جبهه ملی، با تمام معایبی که داشت (از جمله انگیزه هژمونیستی نهفته در آن)، تاکتیک آن ایام را تشکیل می‌داد؛ و عنایت به این امر که در صورت پیروزی کودتای نظامی، حزب توده ایران بیش از هر حزب و جریان سیاسی دیگر، زیر ضربه می‌رفت و صدمه می‌دید، که چنین نیز شد،

طبیعی است که رهبری حزب به خشتی کردن کودتا علاقه جدی داشت. پس منطقاً پذیرفتنی است که حزب توده، به خاطر حفظ خود هم که شده، دکتر مصدق را در جریان توطئه‌ها قرار می‌داده است. در میان رهبران حزب توده نیز کیانوری، به خاطر خویشاوندی نزدیک همسر او (مریم فیروز) با دکتر مصدق و آشنائی با همسر مصدق، از موقعیت استثنائی برخوردار بود. لذا این امر که کیانوری، در این دوره، از امکان همسر خود استفاده کرده، يك یا چند بار با دکتر مصدق گفتگوی تلفنی داشته و اطلاعاتی در اختیار او گذاشته است، طبیعی می‌نماید. نفس چنین عملی هیچ وقت مورد تردید من نبود، هنوز هم اصولاً بر همین باورم.

البته بعضی مفسرین ایرانی و خارجی بی‌عملی حزب توده را به حساب سازش آمریکا و شوروی و رهنمودهای دولت شوروی که از حکومت ملی مصدق دل خوشی نداشت می‌گذارند. بر این اساس، با توجه به رابطه «ویژه» کیانوری با ارگان‌های امنیتی شوروی، واقعیت تماس‌های تلفنی کیانوری با دکتر مصدق و مضمونی که به آن‌ها می‌دهد، به دیده تردید می‌نگرند. به نظر من این حکم، به طور مشخص در مورد کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد صادق نیست. فعلاً برای اینکه از موضوع دور نیفتیم به همین اشاره کفایت می‌کنم و در بحث مربوط به کودتای ۲۸ مرداد بر این نکته، مکث بیشتری خواهم کرد.

بنابراین؛ اگر امروز درستی ادعاهای کیانوری در مورد برخی تماس‌های تلفنی‌اش با دکتر مصدق و مضمونی که به محتوای آن‌ها می‌دهد، مورد تردید قرار می‌دهم، صرفاً و مطلقاً ناشی از تناقضاتی است که از اظهارات خود او برمی‌خیزد. و نیز، به خاطر مغایرت آشکار حرف‌ها و ادعاهای او با روایت دکتر مصدق از جریان تلفن «فرد ناشناس» می‌باشد، که قبلاً عناصر اصلی آن را گوشزد کردیم. بدو اشاره کوتاهی به تناقض‌گویی‌های او می‌کنم:

در صفحات قبل، اظهارات کیانوری در خاطراتش را نقل کردیم که در آن ادعا دارد: آن «فرد ناشناس» که بین ساعت ۶ و ۷ عصر روز ۲۴ مرداد به دکتر مصدق تلفن کرده و او را از جزئیات وقوع کودتا در نیمه‌های شب با خبر می‌کند، شخص اوست. اینک به روایت دیگر او از همین ماجرا اشاره می‌کنیم: «عملیات کودتا مجدداً در ساعت ۱۲ شب ۲۴ مرداد شروع شد و سران کودتا که خطر لو رفتن عملیات را احساس کرده بودند فقط دو ساعت قبل به افرادشان اطلاع دادند. بنابراین دیر مطلع شدیم و [سرهنگ] می‌بشری در حوالی ساعت

۱۰ شب مرا باخبر کرد. من هم به مصدق تلفن زدم و جریان را گفتم. من و سرهنگ مبشری در همان شب به زحمت توانستیم تلفن ریاحی، رئیس ستاد ارتش را پیدا کنیم (او به جای اینکه در محل کارش باشد به خانه‌اش در شمیران رفته بود) و به او اطلاع دهیم که به تهران بیاید.^{۲۶} چنانکه ملاحظه می‌گردد، در روایت دوم صحبت از تلفن بعد از ساعت ده شب است و زودتر از آن را غیرممکن می‌داند. پس چگونه در روایت قبلی تلفن ساعت ۶ و ۷ عصر همان روز را نیز به خود نسبت می‌دهد؟

اظهارات زیر کیانوری نیز قابل توجه است:

«صبح ۲۳ مرداد، باز هم ما در نشریات حزب خطر کودتای قریب الوقوع را منتشر کردیم. بعد از ظهر این روز مبشری به خانه من آمد و خبر داد که برای شب، قرار حمله قطعی گارد گذاشته شده است... من باز با دکتر مصدق تماس گرفتم و نقشه را گفتم و گفتم که سرتیپ دفتری هم در جمع کودتاجیان است. مصدق تشکر کرد و گفت که من به دفتری اعتماد دارم و او به من خیانت نمی‌کند. (این همان تلفنی است که مصدق ذکر کرده است)»... (همان جا صفحه ۲۶۵). کیانوری واقعاً دچار پریشان‌گویی شده است.

حتی اگر صحت ادعای کیانوری درباره تلفن روز ۲۳ مرداد را هم بپذیریم، مسلم آنست که این نمی‌تواند همان تلفنی باشد که مصدق ذکر می‌کند. زیرا دکتر مصدق صریحاً و به کرات از تلفن فرد ناشناس، در عصر روز ۲۴ مرداد ماه، سخن می‌گوید نه عصر روز ۲۳ مرداد! شگفت‌آور است که کیانوری طی یکی دو صفحه، از يك رویداد سه روایت متفاوت ارائه می‌دهد. و عجیب‌تر آنکه، نه خود او و نه ویراستار به این تناقضات توجه نکرده‌اند! طبیعی است که این تناقض‌گویی‌ها و ناراستی‌هایی که در لابه‌لای آن پنهان است، هر پژوهنده حقیقت‌جو را در درستی ادعای او به تردید می‌اندازد.

اضافه بر آن، مقایسه اظهارات کیانوری با توضیحات دکتر مصدق از تلفن «فرد ناشناس»، عناصر تازه‌ای بدست می‌دهد که نابوری به ادعاهای او را دوچندان می‌کند. کیانوری در صفحه ۲۴۸ خاطرات خود، توضیح می‌دهد که: «دکتر مصدق پسر عمه مریم بود و مریم با او و خانم دکتر مصدق آشنایی نزدیک داشت. ما برای اطلاع خبرهای مهم از این راه استفاده می‌کردیم. مریم شماره تلفن اندرون - یعنی تلفن خانم دکتر مصدق را که غیر از شماره بیرونی بود - می‌گرفت و با خانم دکتر مصدق خوش و بش می‌کرد و به ایشان می‌گفت که شوهرم پیغام مهمی برای آقا دارد. دکتر مصدق بلافاصله از رختخواب بلند

می‌شد و به اندرون می‌آمد و من جریان را به ایشان می‌گفتم. در جریان ۲۵ تا ۲۸ مرداد، ما از همین راه استفاده می‌کردیم». قبلاً از کیانوری نقل کردیم که ادعا می‌کند دکتر مصدق به او اعتماد پیدا کرده بود و هر بار پس از گفتگوی تلفنی از او تشکر می‌کرد. حال، کافی است گفته‌های کیانوری را با گزارش دکتر مصدق بسنجیم تا ناهمخوانی کامل آن‌ها روشن شود.

۱- در روایت دکتر مصدق، «فرد ناشناس» او را نمی‌شناسد، لذا می‌خواهد مطمئن شود که مخاطب، شخص دکتر مصدق است. ۲- دکتر مصدق نیز «فرد ناشناس» را نمی‌شناسد، لذا در پایان گفتگو از او می‌خواهد خود را معرفی کند و او عذر می‌خواهد. ۳- در اندرون خانه هم طرف را نمی‌شناسند.

این نکات کلیدی، آشکارا با توضیحات کیانوری درباره رابطه مریم فیروز با خانواده دکتر مصدق و سابقه آشنائی آن‌ها و ادعای او درباره اعتماد کامل دکتر مصدق به کیانوری، نمی‌خواند. بنابراین با توجه به همه این ناخوانی‌های آشکار، به اضافه تناقض گوئی‌های کیانوری در اظهاراتش، می‌توان دریافت که آن «فرد ناشناس» که عصر روز شنبه ۲۴ مرداد ماه به دکتر مصدق تلفن کرده، منطقاً نمی‌تواند کیانوری باشد. (درباره نقش معین کیانوری و سازمان نظامی حزب توده ایران در تلفن مورد بحث آن شب، جداگانه بررسی شده و از نظر خوانندگان خواهد گذشت.)

ممکن است گفته شود که دکتر مصدق در دادگاه نظامی، با آن حساسیتی که روی حزب توده وجود داشت از افشای هویت کیانوری پرهیز کرده است. البته رعایت چنین ملاحظاتی بعید نیست. در عمل نیز دکتر مصدق با صراحت هر گونه تماس با رهبران حزب توده را انکار می‌کند، و چنین نیز بود. به استثناء سران جمعیت ملی مبارزه با استعمار که نخست وزیر بارها به حضور می‌پذیرد. آقای مگری (نام مستعار است)، عضو هیأت مدیره جمعیت از ملاقاتی صحبت می‌کند که در فردای روز سی تیر ۱۳۳۱ همراه با یحیی خدابنده، رئیس جمعیت و محمدرضا قدوه به درخواست نخست‌وزیر با او داشته‌اند. ۲۷ مگری اضافه می‌کند: «از این تاریخ به بعد، ملاقات‌های نمایندگان جمعیت با دکتر مصدق مکرر شد» (همان جا صفحه ۱۶). البته هیچ یک از نامبردگان در آن روزها، جزو رهبری حزب توده نبودند. هیچ شاهد و سندی از ملاقات رهبران حزب توده با دکتر مصدق در زمان زمامداری او در دست نیست. کیانوری نیز جز همین مذاکرات تلفنی، ادعای دیگری ندارد. با در نظر

گرفتن سلامت نفس و اخلاق دکتر مصدق و رفتار او در دادگاه نظامی، می‌توان با اطمینان اعلام کرد که اگر «فردناشناس» نورالدین کیانوری بود، بعید بنظر می‌آید که دکتر مصدق به ملاحظه پرهیز از ذکر نام او، آن همه دروغ پشت سرهم ردیف کند و به آن جزئیات پردازد و داستان بسازد. او می‌توانست با يك کلی‌گوئی از آن بگذرد. چنانکه در دادگاه هم هرگاه مایل به ذکر نام کسی نبود، بی‌نام سخن می‌گفت. وانگهی، دیگر هیچ لزومی نداشت که در «خاطرات و تألمات» هم که سال‌ها بعد در کنج احمدآباد به رشتهٔ تحریر در آورد، باز همان گزارش را درباره تلفن «فردناشناس» تکرار نماید.

۲- مورد آشتیانی

بیش از هر کس دیگر، نام محمد حسین آشتیانی (عظام الدوله) به عنوان کسی که خبر کودتا را به نخست‌وزیر می‌دهد، مطرح شده‌است. در روزنامه داد که صاحب امتیاز آن عمیدی نوری بود، در شرح «جریان کامل کودتای نظامی» تحت عنوان «چه کسی به نخست‌وزیر اطلاع داد»، می‌نویسد: «منزل آقای آشتیانی در بلوار نهر کرج آخر خیابان صیای خاکی قرار دارد.... آقای آشتیانی دیروز مشاهدات خود را به این شرح در اختیار خبرنگاران گذارد. ساعت یازده و نیم شب گذشته برای استراحت به تراس منزل که مشرف به نهر کرج است رفتم. بیش از چند دقیقه نگذشته بود که مشاهده کردم چند عدد تانک مسلح به توپ‌های بلند و زره‌پوش با پنج جیب که عده‌ای از افسران ارتش در آن‌ها بودند از طرف غرب (باغشاه) آمدند و در مقابل منزل ما توقف کردند...».^{۲۸} سپس او نگرانی خود را از مشاهده تجمع غیرعادی نظامی‌ها به تفصیل شرح می‌دهد. وی سرانجام تصمیم می‌گیرد به منزل نخست‌وزیر تلفن کند و مراتب را به اطلاع او برساند.

چند سال بعد، منصور علی اتابکی و احمد بنی احمد، روایت آشتیانی به نقل از روزنامه اطلاعات را، با تفصیل بیشتر نقل می‌کنند. از آن جا که بخش مربوط به نحوه تلفن و گفتگوی او، به روشن کردن بحث ما کمک می‌کند، آن را در این جا می‌آورم: «... از پلکان عمارت پائین رفتم و شماره خانه نخست‌وزیر را از دفتر تلفن پیدا کردم... خیلی آهسته به مستخدم نخست‌وزیر که آن طرف تلفن بود گفتم به آقای نخست‌وزیر بگویند چند عدد تانک زره‌پوش و عده‌ای نفرات نظامی کنار نهر کرج متوقف شده‌اند. و چون وضع را غیرعادی می‌بینم و احتمال وقوع حوادثی را می‌دهم، لازم دانستم موضوع را به اطلاع ایشان برسانم. مستخدم چند بار مشخصات و نشانی مرا پرسید و وقتی اطمینان حاصل کرد، برای عرض

اطلاع به آقای نخست وزیر رفت و من هم چون خیالم راحت شد استراحت کردم». ۲۹
 سروان داورپناه و سروان فشارکی از محافظان خانه دکتر مصدق، در مصاحبه با
 اطلاعات در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ به این تلفن و پیامهای آن اشاره کرده‌اند. اظهارات آن‌ها را در
 بحث مربوط به کودتا آورده‌ام و در این جا تکرار نمی‌کنم.

اما مهم‌تر از همه آنست که سرهنگ بزرگمهر در کتاب «دکتر مصدق در دادگاه
 تجدیدنظر نظامی»، آن جا که دکتر مصدق از تلفن «فرد ناشناس» صحبت می‌کند، در
 زیرنویس صفحه ۲۶۷ قید می‌کند: «تلفن کننده مرحوم هاشم آشتیانی از کارمندان عالی رتبه
 وزارت دارائی بوده است». اضافه کنم، که صورت درست نام کوچک او طبق تحقیق همایون
 کاتوزیان و تصدیق سرهنگ بزرگمهر محمدحسین است.

مقایسه روایت دکتر مصدق از تلفن «فرد ناشناس»، با اظهارات آشتیانی بسادگی
 نشان می‌دهد که مسلماً محمدحسین آشتیانی آن حلقه گمشده‌ای نیست که در جستجوی
 آنیم.

اولاً - آشتیانی با اسم و رسم خود را معرفی می‌کند، پس اساساً نمی‌تواند «فرد
 ناشناس» باشد. ثانیاً - او با شخص دکتر مصدق گفتگو نمی‌کند. ثالثاً - به دفتر نخست وزیر
 تلفن می‌کند نه به اندرون خانه. رابعاً - تنها مشاهدات خود را گزارش می‌دهد که نمی‌تواند
 اطلاعات دقیق و موثقی باشد که دکتر مصدق از آن یاد می‌کند. خامساً - آشتیانی بعد از
 ساعت یازده و نیم شب تلفن می‌کند، نه حدود ۷ و ۸ سرشب. در آن ساعت، کار از کار
 گذشته و کودتا آغاز شده بود و تدابیر نظامی برای دفاع منزل مصدق نیز قبل از تلفن او، اتخاذ
 گردیده بود.

متأسفانه برخی از پژوهشگران ایرانی در صحبت از تلفن «فرد ناشناس»، بدون
 تحقیقات کافی محمدحسین آشتیانی را همان کسی دانسته‌اند که با دکتر مصدق سخن گفته
 و نقشه کودتا را فاش ساخته است.

در زمان نگارش این نوشته، با واسطه دوست مشترکی، از سرهنگ بزرگمهر درباره
 منبع آگاهی او درباره آشتیانی پرسیدم. پاسخ آمد که از شخص دکتر مصدق شنیده‌اند.
 باتوجه به صداقت و امانت‌داری ستایش‌انگیز سرهنگ جلیل بزرگمهر که نمونه آن را در
 تدوین اسناد مربوط به محاکمات دکتر مصدق دیده‌ایم، تردید در صحت گفتار ایشان جایز
 نیست. در این جا این سؤال پیش می‌آید: اگر به ترتیبی که در بالا نشان داده شد،

محمدحسین آشتیانی نمی‌تواند همان «فرد ناشناس» باشد که دکتر مصدق در دادگاه نظامی چگونگی گفتگوی تلفنی خود با او را به کرات شرح می‌دهد، پس چرا به سرهنگ بزرگمهر چنین پاسخی داده است؟ از سوی دیگر اگر بفرض محمدحسین آشتیانی واقعاً همان «فرد ناشناس» باشد، چگونه می‌توان پذیرفت که باز دکتر مصدق صرفاً برای پرهیز از بردن نام او، آن همه مطالب خلاف حقیقت بگوید؟ کاری که از شخصی چون دکتر مصدق بسیار بعید می‌نماید.

حدس من اینست که دکتر مصدق با توجه به سوابق امر: اخبار و اطلاعات گسترده و نسبتاً دقیقی که در مطبوعات وابسته به حزب توده درباره کودتای قریب‌الوقوع منتشر می‌گردید؛ و با تماس‌های تلفنی که کیانوری مدعی است در روزهای قبل از کودتا با وی برقرار نموده و یا پیام‌هایی که رهبری حزب می‌فرستاد، آن شب نیز از لحن گفتار و مخفی‌کاری فرد ناشناس و اطلاعات دقیق و موثق او، حدس می‌زند که مخاطب او از توده‌ای‌هاست. ولی یقین حاصل نمی‌کند، زیرا طرف از معرفی خود اجتناب می‌ورزد.

بنابراین، با وجود حساسیتی که به رابطه دکتر مصدق با حزب توده وجودداشت، دلیلی نداشت که او پاسخی بر پایه حدسیات خود به سرهنگ بزرگمهر بدهد. لذا با اشاره به نام آشتیانی، که به هر حال تلفنی کرده بود، سر قضیه را هم می‌آورد و به نحوی طفره می‌رود. ریشه‌های طفره رفتن دکتر مصدق را شاید بتوان در برخورد و مناسبات موکل با وکیل خود یافت.

جریان دادگاه نظامی و دادگاه تجدیدنظر دکتر مصدق نشان می‌دهد که او در آغاز نسبت به سرهنگ بزرگمهر، وکیل تسخیری خود بسیار بدگمان بود. خیانت‌هایی که از همه طرف و از اعضاء نزدیک خانواده او سرزده بود، مصدق را بسیار بدبین کرده بود. با وجود این که بدگمانی دکتر مصدق در سایه صداقت و خلوص نیت سرهنگ بزرگمهر بتدریج کاهش یافت. ولی بررسی روند دادگاه و مطالعه سه جلد کتاب محاکمات و توضیحات سرهنگ بزرگمهر در متن کتاب‌ها، نشان می‌دهند که بدبینی مصدق تا پایان دادگاه تا حدی دوام داشته و فقط بعدهاست که کاملاً مرتفع می‌گردد.

۳ - مورد سرگرد علی اصغر فولادوند

سرگرد فولادوند، رئیس ستاد گارد جاویدان بود که سرهنگ نصیری، مجری اصلی کودتای ۲۵ مرداد، فرمانده آن بود. وی از جمله کسانی است که به شهادت سرگرد دکتر

علمیه و سرتیپ شایانفر که طی ماه‌های آخر حکومت مصدق، دادستان فرمانداری نظامی بود، خبر وقوع کودتا در نیمه شب ۲۵ مرداد را به اطلاع دکتر مصدق می‌رساند. بنا به شهادت آن‌ها، سرگرد فولادوند، صبح روز ۲۴ مرداد ۳۲ به عباس فریور (عباس فریور محسنی اراکی)، منشی دفتر نخست‌وزیری، که از بستگان فولادوند بوده است، اطلاع می‌دهد که سرهنگ نصیری دستور آماده‌باش داده است. همان شب «عباس فریور، یک موتورسیکلت سوار به کاخ سعدآباد، نزد سرگرد فولادوند می‌فرستد و نامه‌ای می‌نویسد که حال بچه چطور است. [فولادوند] چون می‌دانسته منظورش چه می‌باشد و در جلو افسران گارد هم نمی‌توانسته نامه بنویسد، می‌گوید ممکن است امشب خبرهایی باشد بابابزرگ را خبر کنید». بنا به توضیحات سرتیپ شایانفر، پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد سرگرد فولادوند همراه با سایر افسران مسئول گارد جاویدان دستگیر و از سوی سرگرد علمیه مورد بازجویی قرار می‌گیرد. فولادوند به سرگرد علمیه می‌گوید: «من خبر کودتا را به وسیله عباس فریور به نخست‌وزیر اطلاع داده‌ام». سرتیپ شایانفر ابتدا از عباس فریور سؤال می‌کند، که او گفته فولادوند را تأیید می‌کند. سپس از شخص نخست‌وزیر می‌پرسد. دکتر مصدق می‌گوید: «درست است. آقای فریور محسنی، اظهارات سرگرد فولادوند را به من اطلاع داد...». پس از کودتای ۲۸ مرداد و دستیابی کودتاجیان به پرونده‌ها، از اقدام سرگرد فولادوند در آگاه ساختن دکتر مصدق از توطئه کودتا مطلع می‌شوند. فولادوند را به اصفهان تبعید می‌کنند. سرتیپ شایانفر می‌گوید: «چندی بعد خبر رسید که این افسر جوان مسموم شده و در بیمارستان درگذشته است».^{۳۱}

سرتیپ شایانفر در ارزیابی از اهمیت خبری که سرگرد فولادوند به نخست‌وزیر می‌دهد، بر این عقیده است که: «...دکتر مصدق با اطلاع از طرح کودتا، دستورات لازم را برای اجرای اقدامات امنیتی صادر می‌کند و کودتا، به نحوی که در کتاب [منظور کتاب سرهنگ نجاتی است] توضیح داده شده است، شکست می‌خورد» (همان جا).

خبری که سرگرد فولادوند از طریق عباس فریور به نخست‌وزیر می‌رساند، بی‌گمان در هشیار کردن دکتر مصدق و آماده‌سازی ذهنی او برای مقابله با کودتا نقش داشته است. با وجود این، با اطمینان می‌توان گفت که پیام پر رمز و راز او مبنی بر اینکه: «ممکن است شب خبرهایی باشد بابابزرگ را خبر کنید». در برابر عناصر اصلی روایت دکتر مصدق کاملاً ناهمخوان است: از جریان تلفن «فرد ناشناس» گرفته، تا مضمون گفتگو و زمان و شیوه

رساندن خبر و به ویژه ناشناس ماندن و جهات دیگر موضوع. بنابراین سرگرد فولادوند نیز نمی‌تواند شخص مورد نظر ما باشد.^{۳۲}

۴- اظهارات افسران توده‌ای

قدر مسلم آنست که خبر نزدیکی قطعی کودتا را سرشب روز ۲۴ مرداد یکی از دست‌اندرکاران کودتا که دقیقاً از کم و کیف قضایا خبر داشت، به اطلاع دکتر مصدق رسانده است. و این کس، منطقاً جز افسران نفوذی حزب توده ایران که در جمع کودتاجویان بودند، ولی دل در جای دیگر داشتند، نمی‌توانست باشد. با حرکت از این استدلال، می‌شد این نتیجه را گرفت که کیانوری پس از اخذ خبر درباره کودتای ۲۵ مرداد از طریق سازمان افسری، آن را از مسیری که توضیح می‌دهد (مریم فیروز)، به دکتر مصدق رسانده باشد. اما به دلایلی که قبلاً برشمردیم، درستی این شق، قابل تردید است پس منطقاً باید رد پای «فرد ناشناس» را در میان افسران توده‌ای که اظهارات و شهادت‌هایی در این زمینه داده‌اند، پی گرفت. در این باره، چندین روایت در دست است:

الف: روایت سرگرد خیرخواه

سرگرد خیرخواه، افسر گارد شاهنشاهی، عضو سازمان افسری حزب توده ایران روایتی دارد که در کتاب: «تجربه ۲۸ مرداد» به شرح زیر آمده است:

«روزهای قبل از ۲۵ مرداد دستور بود که از سعدآباد خارج نشویم. روز ۲۴ مرداد عدم خروج افسران و سربازان مورد تأکید قرار گرفت. نزدیک غروب نصیری جلو آسایشگاه گارد جاویدان آمد. دستور داد که در تمام شب مجهز و آماده انجام مأموریت باشند... به علت عدم امکان خروج از کاخ، خبر دادن به سازمان حزب مقدور نبود. رفقای که با من در ارتباط بودند هیچ کدام تلفن نداشتند.

اجباراً خود را به خطر انداختم و سرگرد فولادوند که طرفدار مصدق بود و با نزدیکان او ارتباط داشت خبر دادم. او مرفه بود و تلفن داشت. به علاوه به عنوان رئیس ستاد به تلفن دفتر نصیری هم دسترسی داشت... سرانجام به منزل مهندس فریور تلفن کردیم. کسی را خواستیم که با موتور آمد. یادداشتی دادیم برد.

حدود ساعت ۲۱ نصیری آمد. فرمان عزل شاه را خواند و دستور حرکت داد. مرا به ویلایی فرستادند و گفتند کسی خواهد آمد. گمان می‌کردم زاهدی است و می‌توانم دستگیرش کنم. اما کودتا شکست خورد و کسی نیامد».^{۳۳}

چنین به نظر می‌رسد که سرگرد خیرخواه کم و بیش در جریان اقدام سرگرد فولادوند، که قبلاً ذکر کردیم، قرار گرفته و با مطالبی که جسته و گریخته شنیده، اینک پس از گذشت ۲۵ سال و درگذشت سرگرد فولادوند، روایت مغلوطی از آن ساخته و ماجرا را به نوعی به خود مربوط کرده است. شاید به همین علت دچار اشتباهات لپی می‌شود. مثلاً چون نام فریور به گوشش رسیده، عباس فریور محسنی اراکی، منشی دفتر نخست‌وزیری را با مهندس فریور از رهبران حزب ایران عوضی می‌گیرد. در هر حال، چنانکه دیدیم، اظهارات سرگرد فولادوند، روایت‌کننده اصلی با مختصات «فرد ناشناس» نمی‌خواند، تا چه رسد به ادعای سرگرد خیرخواه که گویا رونوشتی از آن است.

من برای روشن شدن موضوع، از طریق دوست مشترکی به ایشان مراجعه کردم. متأسفانه با توسل به این عذر که «پر مرده چوب نمی‌زنند»، از هرگونه توضیح امتناع کرد. باید اضافه کنم که سال‌هاست سرهنگ نجاتی در کتاب «جنبش ملی شدن صنعت نفت» در نادرست بودن روایت او مطالبی نوشته است، اما سرگرد خیرخواه تا آنجا که من اطلاع دارم، هنوز توضیحی نداده است.

ب - سروان اسمعیل فیاضی

سروان فیاضی از افسران توده‌ای و جزو گارد مقیم باغشاه بود. قسمتی از اظهارات او را در صفحات قبل به مناسبت دیگری نقل کردیم. اینک بخشی را که به این بحث ما مربوط می‌شود، می‌آورم: «نصیری دستور حرکت به خانه دکتر مصدق را داد. از رفتن و بردن واحد مربوطه خودداری کردم. پس از رفتن آن‌ها، به مصدق تلفن زدم».^{۳۴}

شهادت سروان فیاضی، به خاطر مطلبی که در صفحات بعد در مورد سرهنگ مبشری خواهد آمد، می‌توانست کلیدی باشد. اما آنچه در کتاب «تجربه ۲۸ مرداد» از او نقل شده، کمکی به روشن کردن موضوع نمی‌کند. تأمل در شیوه گزارش او، در پرتو سایر رویدادهای آن شب، آشکار می‌سازد که تلفن مورد ادعای سروان فیاضی به دکتر مصدق، در هر صورت نمی‌تواند تلفن سر شب آن «فرد ناشناس» باشد. به این دلیل ساده که طبق وصیت‌نامه سرگرد علمیه و شهادت‌های متعدد دیگر، آن شب حدود ساعت یازده و ربع سرتیپ ریاحی معاون خود سرتیپ کیانی را برای بازدید از وضع باغشاه به آن جا می‌فرستد. وی به دستور سرهنگ نصیری در اطاق افسر نگهبان بازداشت می‌شود. سرهنگ نصیری پس از اطمینان از اینکه نیروهای امدادی از پادگان جمشیدیه راهی اقامت‌گاه نخست‌وزیر شده‌اند، به سوی خانه مصدق حرکت می‌کند و حوالی نیمه شب به آن جا می‌رسد. از سوی دیگر سروان فیاضی

خود اعتراف دارد که: «پس از رفتن آن‌ها، به مصدق تلفن می‌کند»، که در این صورت، نوشداروی پس از مرگ سهراب بوده است. و بهرحال نمی‌تواند تلفن سر شب آن «فرد ناشناس» باشد. از این گذشته، این گفته سروان فیاضی نیز بعید به نظر می‌رسد که او از دستور فرمانده خود سرهنگ نصیری، سرپیچی نموده است. اصولاً چنین برخوردی نه با مقررات ارتش شاهنشاهی و نه با شیوه رفتار افسران توده‌ای، آن هم در جای حساسی چون گارد شاهنشاهی، جور در نمی‌آید. رفتار و منش عمومی افسران توده‌ای چنان بود که در اطرافیان و به ویژه در برابر مافوق، کوچک‌ترین شك و تردیدی در منویات اصلی آن‌ها به وجود نیاورد.

ج- روایت سرگرد مهدی همایونی

اهمیت ویژه‌ی اظهارات سرگرد همایونی در آنست که وی، جزو گروه مخفی افسران کودتاجی بود و مستقیماً با سرهنگ اسکندر آزموده، از افسران ارشد کودتای ۲۵ مرداد، ارتباط داشت. چنین موقعیتی به او امکان می‌داد که از توطئه کودتا، ساعت‌ها قبل از سایر افسران توده‌ای در گارد شاهنشاهی باخبر گردد. و در نتیجه اخبار را به شتاب به رهبری حزب برساند. باتوجه به این امر، از آن‌جا که شهادت ایشان قبلاً جائی نقل نشده است، کوتاه‌شده روایت او را از روی «یادداشت‌های شخصی سرگرد همایونی» نقل می‌کنم. این یادداشت‌ها، از طریق مرتضی زریخت در اختیار من قرار گرفته است.

سرگرد همایونی روایت می‌کند: «من جزو تشکیلات ۲۵ نفر افسر کودتاجی بودم. این تشکیلات تا آن‌جا که به خاطر دارم، افسران زیر را دربر می‌گرفت: سرهنگ صفائی، سرهنگ اردوبادی، سرگرد زند کریمی، سرگرد اکبر زند، سروان شقاقی، سروان سپهر، سروان ساعدی، سرگرد جاویدپور، سروان کاوسی، سروان بلاری، سرگرد مرعشی، سرگرد رئیسیان، سروان خسرویناه، سروان مجلسی، سروان مهدی همایونی و... رابط افسران رهبری‌کننده کودتاجیان با این شبکه، سرهنگ نعمت‌الله نصیری بود. سرشاخه کودتاجیان تا آن‌جا که بیاد دارم عبارت بودند از سرتیپ گیلانشاه، سرتیپ باتمانقلیچ، سرهنگ نصیری و سرهنگ آزموده.

سروان بلاری که رابطه خدمتی و نزدیکی با سرهنگ آزموده داشت، مرا به عنوان افسر شاهپرست و مورد اعتماد معرفی می‌کند و من در حلقه افسران کودتاجی پذیرفته می‌شوم. از روز ۱۷ مرداد که سرهنگ آزموده، مرا مأمور فرمانداری نظامی نمود، که پست حساسی بود، در جریان فعل و انفعالات کودتا قرار گرفتیم. کلیه اخبار را در اولین فرصت به

مسئولین حزبی اطلاع می‌دادم. از جمله به سرگرد محبّی سرشاخه‌ام، یا سرگرد خلیلی مسئول مستقیم خودم. گاهی نیز سروان عباسی را که با او رابطه داشتم، باخبر می‌کردم. طبق دستور سرهنگ آزموده، قرار شد سروان بلاری مدیر تیر هنگ با من تشریک مساعی نماید. از جمله مأموریت‌هایی که سرهنگ آزموده بر عهده ما گذاشت، قطع خطوط تلفنی مرکز تلفن بازار و استقرار یک واحد در کوچه خورشید بین خیابان کاخ و سی‌متری جهت تقویت سربازان گارد و در صورت مقاومت محافظین منزل دکتر مصدّق، پشتیبانی از آن‌ها بود.

قرار بوده است که شب‌هنگام روز ۲۳ مرداد ماه، بلافاصله پس از نیمه شب، سرهنگ نصیری حکم عزل مصدّق را به او ابلاغ کرده و کودتا عملی شود. اما سرهنگ آزموده در حدود ساعت ۷-۶ بعدازظهر روز ۲۳ مرداد به فرمانداری نظامی آمد و به ما ابلاغ کرد که عملیات امشب لغو شده است. من بلافاصله سوار جیب فرمانداری نظامی شدم و به بهانه سرکشی به نفراتم که در کلاتری‌ها انجام وظیفه می‌کردند به منزل سرگرد خلیلی رفته و از طریق او سازمان افسری را در جریان گذاشتم.

روز ۲۴ مرداد، حوالی شش و نیم الی هفت بعدازظهر، سرهنگ آزموده از طریق سروان بلاری اطلاع داد که امشب به هر ترتیبی هست، عملیات اجرا می‌شود. من در محلّ فرمانداری نظامی در طبقه اول شهربانی بودم که دیدم سرهنگ مبصر، امجدی، اردوبادی، زندکریمی آمدند و به طبقه دوم رفتند. به بهانه‌ی دیدن سرهنگ آزموده به طبقه بالا رفتم. دیدم که حضرات گوش تا گوش نشسته‌اند! بلافاصله پائین آمدم و خبر انجام قطعی کودتا را در همان شب به مسئول حزبی خود رساندم. به احتمال زیاد، تلفن سر شب روز ۲۴ مرداد که مصدّق خبر قطعی کودتا و چگونگی آن را می‌دهد، دنباله گزارش من باشد.

من با واحد خود در خیابان خورشید مستقر بودم. ساعت یک بامداد ۲۵ مرداد، وقتی خبردار شدیم که نصیری بازداشت شده، واحد خود را به پادگان منتقل نمودم. در پادگان جی بود که توسط سرهنگ پارسا فرمانده تیپ جی، دستگیر و به زندان دژبان تحویل شدم و تا روز ۲۸ مرداد به اتفاق سایر افسران کودتاجی زندانی و تحت بازجوئی قرار گرفتم. البته از این که کودتا شکست خورده بود بی‌اندازه خوشحال بودم. روز ۲۸ مرداد بدنبال موفقیت کودتای ۲۸ مرداد از زندان آزاد شده و به پادگان جی مراجعت کردم. اما مجدداً توسط سرهنگ پارسا که خواهرزاده دکتر شایگان بود توقیف و تا صبح ۲۹ مرداد بازداشت بودم. تا سرهنگ اسکندر آزموده با حکم فرماندهی پادگان جی و حکم توقیف سرهنگ پارسا از

طرف سرلشگر باتمانقلیچ، رئیس ستاد جدید وارد شد و مرا از زندان آزاد کرد و برای حفاظت فرودگاه و تدارك ورود شاه به مهرآباد اعزام نمود. شاه روز ۳۱ مرداد وارد فرودگاه شد و فی المجلس به همه افسران کودتای یک درجه داد که من هم به درجه سرگردی و نشان رستاخیز نائل گردیدم...»

روایت دست اول سرگرد همایونی از جهات متعددی حائز اهمیت است. به ویژه در رابطه با بحث فعلی ما در مورد تلفن «فرد ناشناس» یاری دهنده است. در روایت سرگرد امیر شفابخش به آن اشاره خواهد شد.

د- روایت سرگرد امیر شفابخش

سرگرد امیر شفابخش از کادرهای سازمان افسران حزب توده بود و مدت ها در دبیرخانه آن سازمان مسئولیت داشته است. او در مصاحبه اش با نشریه راه آزادی، شماره ۳۱ آبان ماه ۱۳۷۲، روایتی از چگونگی تلفن «فرد ناشناس» ارائه می دهد که از همه روایت ها به واقعیت نزدیک تر به نظر می رسد. از آن جا که متن مصاحبه سرگرد شفابخش در راه آزادی تا حدی کوتاه شده است. من به لحاظ اهمیت آن، پیاده شده کامل این بخش از نوار را نقل می کنم: «شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، یکی از افسران سازمان بنام سروان اسماعیل فیاضی افسر گارد جاویدان، سرشب به سرهنگ محمدعلی مبشری دبیر سازمان ما گزارش داد که پس از ساعت ۲۲، سرهنگ نصیری فرمانده گارد با زره پوش و دسته سرباز با نامه ای از شاه به خانه دکتر مصدق نخست وزیر خواهد رفت. نمی داند شاه به او چه نوشته است، ولی زره پوش و دسته سرباز بی گمان برای این است که دکتر مصدق را دستگیر کرده و با خود ببرد. محمدعلی مبشری پس از دریافت گزارش، به نزد کیانوری رفته و جریان را به آگاهی او رسانده است و پس از گفتگو با نورالدین کیانوری، تلفنی در کنار خیابان، به خانه مصدق تلفن کرده و او را آگاه کرد که سرهنگ نعمت الله نصیری فرمانده گارد با زره پوش و دسته سرباز پس از ساعت ۲۲ برای دادن نامه ای نزد او خواهد آمد و گمان می رود بازداشت او در میان است. محمدعلی مبشری در تلفن اش به دکتر مصدق افزود که این گزارش صد درصد درست و شایسته باور است. دکتر مصدق از او سپاسگزاری کرد. محمدعلی مبشری به عباسی و من گفت چندین دقیقه درازا کشید تا دکتر مصدق پای تلفن آمد. ابوالحسن عباسی و من از مبشری پرسیدیم که به چه نامی او خود را در گفتگوی تلفنی به دکتر مصدق شناسانده؟ محمدعلی مبشری گفت بنام افسری آزادیخواه از ارتش. مبشری آشفته

بود، چند بار گفت چه خوبست دکتر مصدق این پیرمرد دستگیر نشود. به محمدعلی مبشری گفتم گروه های پیشتاز باید هرچه زودتر آماده شوند. ابوالحسن عباسی پوزخند زد. محمدعلی مبشری گفت از چند ماه پیش از این، هیأت اجراییه کمیته مرکزی حزب از برنامه روبروئی چشم پوشیده است... ابوالحسن عباسی که بسیار آشفته بود گفت من اکنون به نزدیک خانه دکتر مصدق می روم تا ببینم چه شده، آیا بر شمار نگهبانان دکتر مصدق افزوده اند یا نه؟ او رفت و پس از آمدن گفت چیز تازه ای ندیدم. عباسی بار دیگر رفت و بازگشت. این بار گفت بر شمار نگهبانان خانه دکتر مصدق افزوده شده است. او تا نیمه شب یکبار دیگر رفت و آمد و گفت چیز تازه تری ندیده ام...».

اگر بعضی بی دقتی ها و لغزش ها در گزارش جزئیات امر در گفته های سرگرد شفافبخش، که پس از گذشت چهل سال از ماجرا طبیعی به نظر می رسد، بگذریم، روایت او از تلفن سرهنگ مبشری به دکتر مصدق به ویژگی های تلفن «فرد ناشناس» بسیار نزدیک و واقعی تر از سایر روایت هاست. با توجه به محتوای اطلاعات داده شده به دکتر مصدق این احتمال می رود که منبع اصلی همان سرگرد همایونی باشد که حدود شش و نیم، هفت بعدازظهر از قطعی بودن کودتا باخبر می گردد و چنانکه در بالا آمد، بلافاصله از طریق رابط خود جریان را گزارش می کند. زیرا چنانکه در بالا اشاره کردیم، بنا به گزارشی که از قول سروان فیاضی در بالا نقل کردیم، وی تنها پس از حرکت سرهنگ نصیری به سوی خانه دکتر مصدق، خبر را می رساند، یعنی زمانی که دیگر کار از کار گذشته بود. وانگهی، سروان فیاضی بر آن است که شخصاً موضوع را به دکتر مصدق اطلاع داده است نه به سرهنگ مبشری یا مسئول حزبی خود. امیدوارم آقای سروان فیاضی، که خوشبختانه در قید حیات هستند، با شهادت بی طرفانه ای، از کمک به روشن کردن گوشه های تاریک موضوع، دریغ ننماید.

روایت سرگرد شفافبخش، بسیاری از ناهمواری های موجود در سایر روایت ها را از

میان برمی دارد. زیرا:

اولاً - اطلاعات دست اول و قانع کننده ای از گروه کودتاچیان می دهد که در هیچ يك از گفته های دیگران نیست به همین جهت است که دکتر مصدق با دریافت آن دست به کار می شود و به سرتیپ ریاحی می گوید: «امشب از آن شب ها نیست».

ثانیاً - معضل ساعت تلفن را نیز تا حد زیادی حل می کند. زیرا دکتر مصدق در

بعضی اظهارات خود، اشاره به تلفن «فرد ناشناس» بین ساعت هفت و هشت شب دارد. قرینه‌های دیگری هست که حدود ساعت هشت شب و حتی بعد از آن را تداعی می‌کند. از جمله این که دکتر مصدق در دادگاه نظامی خاطر نشان می‌سازد که وقتی می‌خواهد بلافاصله پس از تلفن «فرد ناشناس» با سرتیپ ریاحی در ستاد ارتش تماس بگیرد، او ستاد ارتش را ترك گفته است. و بنا به اظهارات سرتیپ ریاحی در همان دادگاه و شواهد دیگر، او تا ساعت هشت شب هنوز در دفتر خود مشغول رسیدگی به کارها بوده است. اگر اظهارات دیگر سرتیپ ریاحی در دادگاه نظامی با حضور دکتر مصدق را مورد توجه قرار دهیم، ملاحظه می‌گردد که دکتر مصدق حدود نه و نیم، ده شب موفق به برقراری تماس تلفنی با ریاحی می‌شود. لذا می‌توان حدس زد که «فرد ناشناس» حدود ساعت هشت شب روز ۲۴ مرداد یا کمی دیرتر، به دکتر مصدق تلفن کرده است. بدین ترتیب، میان خبری که سرگرد همایونی حدود شش و نیم، هفت عصر به مسئول حزبی خود می‌رساند و اقدامات بعدی سرهنگ مبشری، به نحوی که در بالا آمد، فاصله زمانی منطقی موجود بوده است.

۳ - معضل عدم شناخت متقابل دکتر مصدق و «فرد ناشناس» نیز حل می‌گردد.

متأسفانه سرهنگ مبشری که شاهد معتبر و دست اول این ماجراست، از اولین قربانیان کودتای شوم ۲۸ مرداد شد. پس از کشف سازمان افسران حزب توده ایران مورد شکنجه‌های شدید قرار گرفت و يك بار برای رهایی از چنگ جلادان و پرهیز از رازگشائی، رگ دست خود را برید. اما دژخیمان او به موقع متوجه شدند و او را از مرگ «نجات» دادند و در ۲۷ مهر ماه ۱۳۳۳ همراه با اولین گروه رهبران سازمان افسری به جوخه مرگ سپردند. یادش گرامی باد.

از زنده‌یاد مبشری، جز شهادت سرگرد شفابخش چیزی برجای نمانده است. در «کتاب سیاه» که در دی ماه ۱۳۳۴ درباره افسران حزب توده ایران و بازجوئی‌های سرهنگ مبشری منتشر شده است، کوچک‌ترین اشاره‌ای به این جریان نشده است. شاهد زنده دیگر البته نورالدین کیانوری است، که می‌توانست نکته‌ها بگوید و رازها بگشاید.

کیانوری می‌توانست توضیح بدهد که چرا آن شب سرهنگ مبشری این مأموریت را برعهده گرفت. و چند و چون واقعی سایر تلفن‌ها از چه قرار بوده است؟ کدامیک از تلفن‌های مورد ادعای او مستقیماً با شخص دکتر مصدق بود، کدامیک فقط به دفتر نخست‌وزیری و یا صرفاً از طریق نامه‌بر و به صورت نامه و پیام بوده است؟ و بالاخره کدامین

آن‌ها بکلی ساخته و پرداخته ذهن اوست؟ اما وسوسه خودبزرگ‌نمایی، جایی برای صداقت باقی نمی‌گذارد و تناقض‌گوئی‌هایش ناشی از آن است.

استنباط من این است که سرهنگ مبشری پس از کسب خبر قطعی کودتا به ملاقات کیانوری می‌رود و ماجرا را با وی در میان می‌گذارد. کیانوری به دلیلی که برای من روشن نیست، (شاید بدین سبب که مریم فیروز، واسطه دائمی تلفن با اندرون خانه مصدق، در منزل و یا در دسترس نبود. و یا احتمالاً مبشری و او قرار خیابانی داشتند، که تماس با مریم فیروز مقدور نبود)، به خاطر فوریت مسأله و زمان کوتاهی که در اختیار بود، مأموریت رساندن خبر کودتا به دکتر مصدق را برعهده سرهنگ مبشری می‌گذارد. و تلفن اندرون خانه مصدق را در اختیار او قرار می‌دهد تا بنام افسر آزادی‌خواه به او هشدار دهد. از این جاست که چون سرهنگ مبشری با صدای دکتر مصدق آشنا نبود قبل از دادن اطلاعات می‌خواهد اطمینان حاصل کند که با شخص دکتر مصدق صحبت می‌کند. و دکتر مصدق نیز چون با «فرد ناشناس» طرف بود، در پایان گفتگو از او می‌خواهد خود را معرفی نماید. جزئیات مهمی، که اگر طرف دکتر مصدق، کیانوری بود، پیش نمی‌آمد.

شاهد مهم دیگر، خانم مریم فیروز همسر نورالدین کیانوری است، که خوشبختانه در قید حیات و از قرار در کار نوشتن خاطرات خویش است که به صورت سؤال و جواب تدوین می‌شود.

بنا به اظهارات کیانوری، واسطه دائمی تلفن به دکتر مصدق او بوده است. بنابراین ایشان می‌تواند بخوبی از راز چگونگی تلفن سر شب روز ۲۴ مرداد ۳۲ و نیز تلفن‌های مورد ادعای کیانوری در روز ۲۸ مرداد پرده بردارد. البته بشرطی که قید و بند خانوادگی و تعصبات فرقه‌ای مانع نباشد.

بررسی من در جستجوی هویت «فرد ناشناس»، همان‌گونه که در آغاز گفتم، بدون پیشداوری و صرفاً تلاشی با انگیزه یافتن حقیقت است. امیدوارم با مشارکت صاحب‌نظران و کسانی که حتی شاهد گوشه کوچکی از ماجرا بوده‌اند، بتوان در آینده، با دقت و اطمینان بیشتری از هویت «فرد ناشناس» سخن گفت.

پانوشته‌های فصل بیست و دوم

۱. خاطرات ارتشید فردوست، جلد اول، صفحه ۱۷۶
۲. از گزارش مبسوط روی. م. ملیبورن، دبیر اول سفارت آمریکا در تهران به وزیر خارجه درباره حوادث آغاز سال ۱۳۳۲ تا کودتای ۲۸ مرداد. بتاريخ ۶ مهر ماه ۱۳۳۲ شماره بایگانی در آرشیو ملی آمریکا: 788.00/10 - 2853
۳. جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، سرهنگ غلام‌رضا نجاتی، چاپ دوم، صفحه ۴۲۳
مصطفی مقدم، از محارم سرلشگر زاهدی، در تعریف رویدادهای شب روز ۲۴ مرداد، اشاره‌ای به مأموریت سرلشگر باتمانقلیچ دارد که آن نیز حکایت از بزدلی او دارد. مقدم شرح می‌دهد: قرار شد که اینجانب با تیمسار باتمانقلیچ به ستاد ارتش برویم و حکم ریاست ستاد ارتش ایشان را به رئیس ستاد وقت [منظور سرتیپ ریاحی است] ابلاغ کنیم و خود تیمسار زاهدی در ساعت ۲۴ به ستاد بیایند. ما برای انجام این مأموریت می‌رفتیم که در چهارراه کاخ تعداد زیادی افراد نظامی و تانک را در حرکت دیدیم و مشاهده نمودیم که سرهنگ ممتاز یا قیافه بشاش ایستاده و به اتومبیل من نگاه می‌کند. باتمانقلیچ دست راست من نشسته بود و گفت مقدم وضع خراب است. مطمئناً به اسرار ما پی برده‌اند و من از قیافه خندان ممتاز که کاملاً به روحیه‌ی او آشنا هستم، اطمینان کامل دارم که به ما خیانت شده است و دیگر رفتن به ستاد هیچ مورد ندارد، حتماً ما توقیف خواهیم شد... بهتر است فوراً مراجعت کنیم! (به نقل از کتاب ۵ روز رستاخیز ملت ایران، بنی‌احمد، صفحه ۱۷۰)
۴. روزنامه شجاعت بجای بسوی آینده، ۱۳۳۲/۵/۲۲ به نقل از کتاب گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران، رسول مهربان، صفحه ۴۹۹
۵. جزوه حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق، نورالدین کیانوری، صفحات ۴۱ - ۴۰
۶. همان منبع شماره ۳، صفحه ۳۷۰
۷. خاطرات نورالدین کیانوری، صفحه ۲۶۴
۸. همان منبع شماره ۴، صفحات ۵۰۱-۵۰۰
۹. همان منبع شماره ۷، صفحه ۲۶۵
۱۰. همان منبع شماره ۳، صفحه ۳۷۱
۱۱. دکتر مصدق در دادگاه تجدیدنظر نظامی، به کوشش جلیل بزرگمهر، صفحه ۴۲۹
۱۲. مصدق در محکمه نظامی، به کوشش جلیل بزرگمهر، جلد اول، جلسه سوم، سه شنبه ۱۹ آبان ماه، صفحه ۱۳۱
۱۳. همان منبع شماره ۷، صفحه ۲۶۵
۱۴. همان منبع شماره ۳، صفحه ۴۷۲
۱۵. ضد کودتا، کریمت روزولت، صفحه ۱۷۱
۱۶. همان منبع شماره ۱۲، صفحات ۲۶-۲۵
۱۷. همان منبع شماره ۱۱، صفحه ۲۶۷
۱۸. خاطرات و تألمات، دکتر محمد مصدق، صفحه ۳۷۹
۱۹. همان منبع شماره ۱۲، صفحات ۱۳۳-۱۳۱
۲۰. همان منبع شماره ۱۱، صفحات ۴۳۰-۴۲۹
۲۱. از مصاحبه سروان موسی فشارکی (مهران) و سروان ایرج داوریته با روزنامه اطلاعات، بتاريخ ۲۸ مرداد ۱۳۵۸، توضیحات سروان فشارکی (مهران)
۲۲. همان منبع شماره ۳، صفحات ۳۸۲-۳۷۹

۲۳. همان منبع شماره ۱۲، جلد دوم، صفحات ۴۴۱ - ۴۴۰
۲۴. همان منبع شماره ۷، صفحات ۲۶۵ - ۲۶۴
- ۲۵ و ۲۶. همان منبع شماره ۷، صفحه ۲۶۶
۲۷. خاطرات من از زنده‌یاد دکتر حسین فاطمی، مکرری، صفحه ۱۳۰
۲۸. روزنامه داد، عمیدی نوری، بتاريخ ۲۶ مرداد ۱۳۳۲
۲۹. پنج روز رستاخیز ملت ایران، منصورعلی اتابکی و احمد بنی احمد، صفحه ۲۶
۳۰. همان منبع شماره ۳، صفحه ۵۲۱
۳۱. همان منبع شماره ۳، صفحه ۶۰۶
۳۲. پس از پایان این نوشته و انتشار آن در روزنامه اطلاعات، اسناد تحقیق و بازجویی از متهمان کودتای ۲۵ مرداد و نیز از کسانی که در نیمه شب روز ۲۴ مرداد از سوی کودتاچیان توقیف شده بودند، بدستم رسید. این اسناد را آقای محمد ترکمان در سال ۱۳۵۹ از یکی از مراکز دولتی بدست آورده و مجموعه را در پاورقی روزنامه اطلاعات از تاریخ ۲۶ مرداد ماه ۱۳۷۴ تا اواخر شهریور ماه همان سال، در اختیار علاقمندان به نهضت ملی ایران قرار داده است.
- از بازرسی‌ها و توضیحات سرگرد علی اصغر فولادوند و عباس فریور محسنی اراکی می‌توان دریافت که اطلاعاتی را که فولادوند به عباس فریور می‌رساند واقعاً خیلی کلی و از حد شک و بدگمانی تجاوز نمی‌کند. علت نیز روشن است. زیرا او واقعاً در جریان تدارک کودتا نبوده است. خود او می‌گوید: «این جانب تا حدود شب جریان اخیر و شروع به کلی بی‌اطلاع و علت این بود که سرهنگ نصیری برای کارهای عادی به بنده مراجعه و من همیشه در ستاد... واقع در سر بازخانه باغشاه مشغول کار بودم. اگر فرمانده احضارم می‌نمود به سعدآباد می‌رفتم... تعجب می‌کردیم چه خبر است! همه را احضار و گفت آقایان باید خیلی مراقب باشند، واحدهای کوچکی به... ارتش احتمال دارد تجاوزی بکنند، بیشتر مراقب باشید». درباره ملاقاتش در صبح روز ۲۴ مرداد با عباس فریور می‌گوید: «...با در نظر گرفتن وضع دیشب سرهنگ نصیری که با لباس سویل بود و اصرار می‌کرد محرمانه بماند و... تجمع افسران در آن موقع به نظرم غیر طبیعی بود و بعد گفت [منظورش نصیری است] می‌خواستیم بگویم که آقایان مراقبت بیشتری بکنند مرا به شک انداخته بود. به آقای فریور گفتم: داداش شاید خیری باشد؛ احتیاط ضرری ندارد. تو به عرض جناب آقای دکتر مصدق برسان و هر کس از اشخاصی که لازم می‌دانی به او بگوئید، بگو احتیاط بکنند». عباس فریور نیز در توضیحات خود می‌گوید، صحبت بین آن‌ها کلی و راجع به مسائل روز بود. در پاسخ به این پرسش که آیا «سرگرد نامبرده، در مورد مذاکرات [منظور کودتاست] صراحت به خرج داده است؟ آیا موقع آن را تعیین کرده است یا نه؟»، چنین پاسخ می‌دهد: «آنچه بنده و ایشان را متأثر کرده بود، وضع حساس مملکت و جریان شایعات روز بود. در این هنگام نحوه مذاکرات دلسوزی و اظهار تأثر برای کشور بود. نامبرده در حدودی که بیان و اظهار عقیده و اطلاعاتش مانعی نداشت با بنده صحبت می‌کرد. قبل از وقوع حادثه همه چیز صورت احتمال دارد. اگر ایشان مطلبی از این مقوله اظهار کرده باشند این جانب به صورت احتمال تلقی کرده‌ام». البته عباس فریور در همان بازرسی‌های روز ۲۶ مرداد ماه تأیید می‌کند، مطالبی در همان حدودی را که سرگرد فولادوند به او گفته بود، همراه با سایر اطلاعات و هرچه از افواه می‌شنید، به دکتر مصدق منتقل کرده است. منتهی اطلاعات سرگرد فولادوند از همان کلیاتی که خود اظهار می‌کند، بیشتر نبوده است.
- اما درباره این اظهارات سرگرد فولادوند که يك موتورسیکلت سوار حدود ساعت ده شب روز ۲۴ مرداد نامه‌ای از عباس فریور می‌آورد حاکی از آن که «از حال بچه نگرانم فوراً اطلاع دهید». و او به طور شفاهی پیام

می‌فرستند که «گفته‌ها و شایعات صحّت دارند و به همه و بابابزرگ [مصدق] اطلاع بده، احتیاط کنند»، با اظهارات عباس فریور نمی‌خوانند. زیرا او می‌گوید «بنده ساعت يك ربع به هشت بعدازظهر روز شنبه [۲۴ مرداد]، چون مهمان بودم و کار خصوصی هم داشتم از اداره خارج شدم. معمولاً شبهای دیگر ساعت نه و نیم یا ده شب محلّ خود را ترك می‌کردم. در آن ساعت که بنده خارج شدم اتفاق و حادثه‌ای در کار نبود». سپس در پاسخ به این سؤال: «در آن شب ایشان [منظور سرگرد فولادوند است] را ملاقات نکردید؟ یا قبل از آن شب ایشان با شما مذاکره‌ای نکرد؟ بخصوص در موضوع يك کودتا؟». پاسخ می‌دهد: «خیر. قبل از آن شب ایشان را ملاقات کردم و راجع به مسائل روز صحبت و گفتگو کردیم. البته در این خصوص هم که جزو این مسائل بوده، صحبت کردیم».

با این وصف، این سؤال پیش می‌آید که اگر واقعاً عباس فریور، نامه‌ای به سرگرد فولادوند نوشته و جوابی مشابه آنچه سرگرد فولادوند می‌گوید، دریافت کرده باشد، چگونه در آن لحظه که او در مظان اتهام قرار دارد و در بازداشتگاه بسر می‌برد، برای اثبات بی‌گناهی فولادوند، ذکری از آن به عمل نمی‌آورد؟ بگذریم از اینکه اساساً، در ساعت ده شب، عباس فریور در خانه دکتر مصدق نبوده است! البته نمی‌توان این احتمال را نادیده گرفت که ممکن است نامه، نه از سوی عباس فریور محسنی اراکی، بلکه یکی دیگر از کارمندان نخست‌وزیری نوشته شده باشد.

۳۳ و ۳۴. تجربه ۲۸ مرداد، ف. م. جوانشیر، صفحات ۲۷۹ - ۲۷۸